

خلاء های قانونی نحوه اجرای محکومیت های مالی

فاطمه خانی^۱

* نوع مقاله: ترویجی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۱/۰۲ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۳

کد مقاله: JHVMN-2304-1127

چکیده

پژوهش حاضر، با هدف بررسی خلاء های قانونی نحوه اجرای محکومیت های مالی، ابتدا نوآوری های قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی را مورد بررسی قرار داده و سپس به تحلیل حقوقی خلا های قانونی با تاکید بر اعسار، مستثنیات دین، فرار از دین و بازداشت مدیران را مورد نقد و بررسی قرار داده است. که پس از بررسی های انجام شده مشخص گردید که قانونگذار در قانون نحوه اجرای محکومیتهای مالی جهت تبیین آیین حاکم بر حبس و اعسار دچار سردرگمی و عدم رعایت نظم حقوقی شده است که این امر ناشی از عدم تعیین اسلوب روشن و صحیح در تعیین ماهیت حبس و اعسار است. این ضعف نه تنها استیفاء حق از سوی طلبکار را با دشواری مواجه میسازد، بلکه مدیران را تشویق بر ادامه عمل خلاف خود نیز مینماید. بررسی مواد ۳ و ۶ و ۷ ق.ن.ا.م.م نشان دهنده تعارض بین ماهیت پذیرفته شده از سوی قانونگذار در خصوص اعسار و شیوه اثبات آن است در خصوص فرار دین میتوان بیان کرد که مبنای اصلی تعزیرات در نظام تقنینی جمهوری اسلامی ایران، قاعده (التعزیر لکل عمل محرم) است و معامله به قصد فرار از دین نیز یکی از جرائمی است که طبق همین مبنا جرمانگاری شده است. در خصوص بازداشت مدیران باید بیان نمود که قانونگذار در این قانون در جهت اعمال بازداشت نسبت به محکوم علیه با در نظر گرفتن فرصت های بیشتری به نفع محکوم علیه عمل نموده و به نوعی با اعطای این مهلت ها سعی در این دارد که محکوم علیه که ملائت وی محل تردید است بازداشت نشود، لیکن پس از بازداشت با مانند نمودن کیفیت اجرای بازداشت وی با مرتکبین جرائم کیفری در عین پرهیز از آثار سوء مجاورت این اشخاص با بزهکاران (از طریق طبقه بندی آنها) سختگیری بیشتری به نفع طلبکاران در مقایسه با قانون قبل معمول نموده است.

واژگان کلیدی: محکومیت های مالی، بازداشت، اعسار، فرار از دین.

^۱ کارشناسی ارشد، گروه حقوق، دانشکده حقوق، واحد اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی، اردبیل، ایران. (نویسنده مسئول)
khanaha.fati63@gmail.com



مقدمه

قانونگذاران در طول تاریخ همزمان با نیازها و مصلحت‌های جوامع خود دست به اصلاح، تکمیل یا تغییر در مقررات می‌زنند، چرا که قواعد و قوانین موضوعه بشری هیچ‌گاه نمی‌تواند داعیه کامل و ثابت و عاری از نقص بودن داشته باشد و این تغییرات در طول تاریخ نیز مؤید همین خصوصیت قوانین بشری است. بی‌تردید قوانین شکلی که به منظور تضمین حقوق ماهوی و کیفیت احقاق حق اشخاص وضع گردیده‌اند نیز از این قاعده مستثنی نیستند. چه بسا بتوان گفت اهمیت و دقت در تنظیم این قوانین به مراتب از قوانین موجد حق (ماهوی) بیشتر است، چرا که حقی که اجرای آن تضمین ندارد، بودن یا نبودن آن فرق چندانی نمی‌کند. جریان احقاق حق با دادخواست به دادگاه شروع و پس از طی مراحل متعدد دادرسی منتهی به حکم می‌گردد. پس از آن نوبت به اجرای حکم است که حاصل تلاش همه عدالت‌پیشه‌گان اعم از قاضی و سایر اشخاص و مراجعی که در این فرآیند هر یک به فراخور وظیفه خود به اقامه عدل برخاسته‌اند را به سرمنزل مقصود می‌رساند به این ترتیب در این فرآیند اجرای حکم را نیز می‌توان به عنوان یکی از مهمترین مراحل احقاق حق به شمار آورد.

با این حال همواره قانون‌گذاران به فکر آن هستند که قوانین را به نوعی تنظیم نمایند تا راه‌های سوء استفاده‌های احتمالی را نیز ببندند. با دقت در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی ملاحظه می‌گردد که قانون جدید اجرای محکومیت‌های مالی نسبت به نمونه‌ی مشابه سابق خود تغییرات عمده‌ای از نظر شکلی و محتوایی داشته است. صرف نظر از افزایش تعداد مواد و احکام، ابداعات و نوآوری‌هایی در قانون جدید به چشم می‌خورد که اهم آن را می‌توان این چنین دسته‌بندی کرد: ۱- یکی از تحولات اساسی و ابداعاتی که در قانون جدید نسبت به قانون سابق مشاهده می‌شود قواعد و احکامی است که در رابطه با دعوای اعسار از پرداخت محکوم به وضع گردیده است. ۲- ادله اثبات دعوای اعسار نیز در قانون جدید نسبت به قانون سابق تغییرات مهمی را داشته است. ۳- در بحث مستثنیات دین نیز با تغییرات جدی روبرو بوده است. مقنن در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی با حذف ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۹، حکم جدید را درباره مستثنیات دین مقرر نموده است. در حقیقت، علاوه بر اینکه نوع مستثنیات تغییراتی را داشته است (برای مثال خودرو از مستثنیات دین خارج شده است و یا تلفن و مبلغ رهنه برای اجاره خانه داخل در مستثنیات دین گردیده است).



با توجه به اینکه همواره مقایسه قوانین این امکان را فراهم می آورد تا با تحلیل تطبیقی و مقایسه قوانین جدید و قدیم به دریافت دستاوردها و نوآوری های قانون جدید نایل شویم این ظرفیت را نیز ایجاد خواهد کرد تا به ابهامات و نواقص آن پی برده و در جهت رفع ایرادات آن تلاش کنیم. بر این اساس تحقیق حاضر به تحلیل خلاء های قانونی نحوه اجرای محکومیت های مالی مصوب ۱۳۹۴ می پردازد. در میان منابع موجود، منبعی که به خلاء های قانونی نحوه اجرای محکومیت های مالی بپردازد وجود ندارد. حقوقدانان نیز در آثار خود تا به حال یا متعرض این موضوع نشده اند و یا به صورت سطحی و صرفاً با ذکر چند دلیل، موضع خود را بیان نموده اند. پژوهش حاضر، با هدف بررسی خلاء های قانونی نحوه اجرای محکومیت های مالی، ابتدا نوآوری های قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی را مورد بررسی قرار داده و سپس به تحلیل حقوقی خلاء های قانونی با تاکید بر اعسار، مستثنیات دین، فرار از دین و بازداشت مدیون را مورد نقد و بررسی قرار می دهد.

تحولات قواعد حاکم بر اجرای محکومیت های مالی

افراد در هیأت اجتماع نیازمند نظمی اند که زندگی آنان را سامان دهد. این نظم در حقوق مدنی در قالب ایفای تعهد و در حقوق کیفری در قالب توجه به اوامر و نواهی ای که نقض آنها مستوجب کیفر است، تجلی می یابد. مسلم است که بدون پیروی افراد از قواعد نظم، ساماندهی امور دشوار است؛ چون «محافظت هیات اجتماعی محتاج است به اینکه افراد مقید به قیودی باشند و خود مکلف به تکالیفی بدانند» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۱۰۲)

گسترش قلمرو اجرای قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی

اولین و اساسی ترین شرطی که هم در قانون جدید و قانون سابق برای اعمال قاعده حبس محکوم علیه گنجانده شده وجود حکم قطعی از سوی دادگاه می باشد. در حقیقت اعمال قاعده مندرج در ماده ۱ تا سه قانون جدید و ماده ۲ قانون سابق منوط بر این است که حکمی از سوی دادگاه صادر شده باشد. نکته ای که ابتدا باید بدان دقت کرد آن است که در ماده ۲ قانون سابق مقنن صراحتاً از عبارت دادگاه استفاده نکرده بود ولی با توجه به این که از دیدگاه غالب حقوقدانان: «حکم تصمیمی از سوی دادگاه است» (شمس، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۰۲) و همچنین ماده ۲۹۹ ق.آ.د.م، که مستفاد از آن صدور حکم تصمیمی است از سوی دادگاه ایرادی در این باره به وجود نمی آمد. با این حال همواره این تردید وجود داشت که آیا قاعده مندرج در ماده ۲ قانون سابق شامل احکام صادره از سوی دیوان عدالت اداری و سایر نهادهای شبه قضایی نیز میگردد یا خیر.



اعمال قاعده مستثنیات دین در مثل یا قیمت

یکی از مهمترین تغییراتی که در این باره در قانون وجود دارد آن است که مقنن در ماده ۲ قانون سابق نیز استفاده کرده بود؛ این در حالی است که در ماده جایگزین «... چه به صورت استرداد عین با قیمت یا مثل آن تغییر اصطلاح عین معین» در قانون جدید (ماده یک عبارت مثل یا قیمت حذف گردیده و واژه عین مال نیز به پیدا کرده است. به موجب تبصره ماده دو سابق: «چنانچه موضوع این ماده صرفاً دین بوده و در ذمه مدیون باشد دادگاه در حکم خود مستثنیات دین را منظور خواهد داشت و در مورد استرداد عین در صورتی مقررات فوق اعمال می شود که عین موجود نباشد به جز در بدل حیلوله که برابر مقررات مربوطه عمل خواهد شد» ملاحظه می گردد در تبصره فوق مقنن بدل حیلوله را از مستثنیات دین خارج کرده است. بدل در لغت به معنای جایگزین، جانشین و عوض آمده و جمع آن ابدال است. بدل به دو نوع تقسیم می شود: بدل قراردادی که مبنای آن توافق و قرارداد می باشد و بدل قهری که مبنای آن قانون می باشد. (انصاری - طاهری، ۱۳۸۶، ص ۵۳۵)

اعطای مهلت به محکوم علیه برای اجرای حکم

تغییر دیگری که در ماده یک قانون جدید نسبت به قسمت اول ماده ۲ قانون سابق ایجاد شده آن است که در قانون جدید توقیف اموال محکوم علیه منوط بر آن است که محکوم علیه طوعاً حکم را اجرا ننماید. در واقع به موجب ماده ۳۶ ق.ا.م دادگاه ابتدا ۱۰ روز مهلت به محکوم علیه می دهد که مفاد حکم را با اختیار خود اجرا نماید و در صورتی که با گذشت ۱۰ روز مربوط حکم اجرا نگردد، مامور اجرا برابر با قواعد قانون اجرای احکام مدنی اقدام به اجرای قهری حکم خواهد نمود. این در حالی بود که در ماده دو قانون سابق نحوه اجرای محکومیت های مالی امکان توقیف اموال محکوم علیه در کنار الزام به تأدیه آمده بود و این شائبه را تقویب می کرد که بر اساس قانون مزبور نباید مهلتی به محکوم علیه داده شود. با وجود آن که دادگاهها در عمل مفاد ماده ۳۴ ق.ا.م را به مورد اجرا می گذاشتند ولی همین تغییر انشای و تصحیح آن را باید از محسنات قانون جدید تلقی کرد.

تحولات و نوآوری های حاکم بر معاملات با انگیزه فرار از دین

یکی از اساسی ترین و مهم ترین چالش های فعلی نظام حقوقی ایران ماهیت و اعتبار معامله به قصد فرار از دین است. معامله به قصد فرار از دین را باید با معامله صوری به قصد فرار از دین یکی نپنداشت و بطلان معاملات اخیر به سبب فقدان عنصر قصد به حکم ماده ۱۹۵ ق.م، از بدیهیات



نظام حقوقی ایران است. اما مشکل جایی است که مدیون نه به صورت صوری، بلکه با قصد واقعی انتقال اموال، اقدام به انشاء و ایجاد اثر حقوقی می نماید. با این حال با تصویب و اجرایی گشتن قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در سال ۱۳۹۶، و با تقنین ماده ۲۱ قانون مزبور، مسأله رنگ و بوی جدیدی به خود گرفت و اختلافات تشدید یافت. ماده مزبور مقرر میدارد: «انتقال مال به دیگری به هر نحو به وسیله مدیون با انگیزه فرار از ادای دین به نحوی که باقیمانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد، موجب حبس تعزیری یا جزای نقدی درجه شش یا جزای نقدی معادل نصف محکوم^۶ به یا هر دو مجازات می شود و در صورتی که منتقل الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد در حکم شریک جرم است. در این صورت عین آن مال و در صورت تلف با انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال گیرنده به عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفاء خواهد شد» فارغ از تغییرات و تحولاتی که در نحوه انشاء ماده مزبور و جنبه ی کیفری معاملات با انگیزه فرار از دین در قیاس با ماده ۴ قانون سابق، صورت یافته باید گفت به نظر می رسد مقنن به دنبال پایان دادن به اختلاف نظرها و شفاف ساخت قصد و اراده خود نسبت به اعتبار این معاملات بوده است. اما اینکه آیا در نیل به این مقصود توفیقی داشته یا خیر؛ نمی توان با قاطعیت سخن گفت. با درک این اهمیت و حساسیت در نوشتار حاضر به دنبال مطالعه و تبیین اعتبار معامله با انگیزه فرار از دین در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی خواهیم بود.

شرایط تحقق

برای تحقق معامله به قصد فرار از دین وجود ۴ شرط اساسی، لازم و ضروری است.

۱- وجود دین

اولین و بدیهی ترین رکن معامله با انگیزه فرار از دین وجود دینی بر ذمه معامل است. این شرط در قانون مصوب سال ۱۳۷۷ مقید به دیون مستند به «... لازم الاجراء و کلیه محکومیت های مالی ...» شده بود در حالی که در قانون جدید چنین قیدی ملاحظه نمی گردد و مطلق دین مد نظر مقنن است. این تغییر عبارت پسندیده را می توان چنین تفسیر نمود که در قانون جدید تمامی دیون در صورتی که هدف معامله با انگیزه فرار از دین قرار بگیرند، مشمول حکم مقرر در ماده ۲۱ خواهند شد.



۲-انجام معامله

دومین شرط اساسی برای احراز معامله با انگیزه فرار از دین وجود معامله بین دو طرف است. حال آنکه معامله در این مقام شامل معامله صوری به قصد فرار از دین و معامله جدی و واقعی به قصد فرار از دین میشود. با عنایت به اینکه در معامله صوری به دلیل فقدان عنصر قصد و همچنین عدم وجود اراده ی باطنی برای انشای چنین معامله ای به اعتقاد غاطبه فقها و حقوقدانان و به حکم ماده ی ۲۱۸ ق.م باطل بوده و واجد اثر حقوقی نمی باشد. از طرفی، به اعتقاد حقوقدانان، معامله با انگیزه فرار از دین در این مفهوم، صرفا شامل اعمال حقوقی اعم از عقود و ایقاعات گردیده و مسئولیت های قهری و الزامات خارج از قرارداد هیچ گاه در عنوان معامله به قصد فرار از دین نمی شود. (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۹۲ و صفایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۴۳)

۳-انگیزه فرار از دین

انتقال اموال به دیگری هرچند موجب کاهش دارایی مدیون و در نتیجه عدم تکافوی اموال وی برای پرداخت دین گردد ولی به تنهایی کافی برای تحقق معامله با انگیزه فرار از دین نیست. زیرا مقنن صراحتا وجود انگیزه و هدف فرار از دین را شرط لازم برای اعمال ضمانت اجرای مقرر در ماده ۲۱ ق.ن.ا.م.م، دانسته است. در تعریف جهت و انگیزه گفته شده است: «جهت معامله که داعی یا انگیزه نیز نامیده می شود، عبارت است از هدف غیر مستقیمی که معامله کننده از تشکیل عقد در سر می پروراند، مانند آکه شخصی اتومبیل خود را می فروشد برای آنکه از پول آن خانه ای خریداری نماید» (کاتوزیان ۱۳۹۲، ص ۱۲۵)

۴-عدم تکافوی اموال برای پرداخت دیون

با توجه به نص ماده ۲۱ ق.ن.ا.م.م، زمانی بستانکار میتواند از این حکم به عنوان مستند قانونی خود بهره بجوید که ضرری از محل انجام عمل حقوقی مدیون به بستانکار برسد و این ضرر در کاهش دارایی بدهکار متبلور میشود. به طوری که باقی مانده اموال وی برای پرداخت دیون کافی نمیشد. بنابراین چنانچه مدیونی حتی به قصد فرار از ادای دین، مال خود را به دیگری منتقل نماید، لیکن اموال دیگری داشته باشد که تکافوی دین او را نماید، عمل وی مشمول این ماده نخواهد شد؛ چرا که ممرض مقنن حمایت از حقوق بستانکاران و جلوگیری از خدعه و نیرنگ بدهکار و جبران ضرر بستانکار میباشد تا مشار الیه با بدهکاران تهی دست و معسر مواجه نشوند. و



زمانی که بستانکار قادر است حقوق خود را از سایر اموال مدیون استیفا نماید، استناد به این ماده سالبه به انتفاع موضوع خواهد بود.

تحولات و نوآوری های حاکم بر دعاوی اعسار

یکی از مهمترین تغییراتی که در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی نسبت به قانون سابق صورت گرفته است، ادغام دو قانون اعسار و محکومیت های مالی در یک قانون واحد است. به عبارتی مقنن به موجب ماده ۲۹ قانون جدید، قانون اعسار و قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی ۱۳۷۷ را نسخ صریح نموده و قواعد حاکم بر این دو را در یک جا مطرح نموده است.

سابق بر این ماده ۱ قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ در مورد تعریف اعسار چنین بیان داشته بود: «معسر کسی است که به واسطه عدم کفایت دارائی یا عدم دسترسی به مال خود قادر به تأدیه مخارج محاکمه یا دیون خود نباشد» این تعریف شامل اعسار از هزینه های دادرسی و اعسار از پرداخت محکوم به نیز می گردید. این در حالی بود که قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی اقدام به تعریف اعسار از هزینه های دادرسی نمود ماده ۵۰۴ قانون مزبور چنین مقرر داشته است «معسر از هزینه های دادرسی کسی است که به واسطه ی عدم کفایت دارایی یا عدم دسترسی به مال خود به طور موقت قادر به تأدیه آن نیست».

قواعد حاکم بر اقامه دعاوی اعسار در قانون جدید

در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی مواد نسبتاً مفصلی به دعاوی اعسار اختصاص یافته است. این تخصیص به سبب نقص و سکوت مقنن در قانون سابق بود که بعضاً قضات و حقوقدانان را با مشکلاتی مواجه می ساخت. با دقت در مواد قانون جدید ملاحظه می گردد برخی از این ماده به وضع قواعدی در مورد نحوه اقامه و شرایط حاکم بر نحوه و شکل اقامه دعاوی اعسار از پرداخت محکوم به در قانون جدید پرداخته و برخی دیگر نیز آثار پذیرش اعسار را در رابطه ی بین طرفین بررسی نموده است. در این مبحث به بررسی قواعد و شرایط حاکم بر اقامه دعاوی اعسار از پرداخت محکوم به خواهیم پرداخت و در ادامه آثار پذیرش دعاوی اعسار را بررسی خواهیم کرد.



دادگاه صالح

با تصویب قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی حکم مسأله چندان دستخوش تغییراتی نشد. ماده ۱۳ ق.ن.ا.م.م ۱۳۹۶ با تکرار حکم مندرج در ماده ۲۶ ق.آ.د.م. و ماده ۲۰ قانون اعسار، در مورد صلاحیت دادگاه رسیدگی کننده به دعوای اعسار چنین مقرر داشت «دعوی اعسار در مورد محکوم به در دادگاه نخستین رسیدگی کننده به دعوای اصلی یا دادگاه صادر کننده اجرائیه و به طرفیت محکوم له اقامه میشود». ملاحظه می گردد که حکم مقرر در ماده ۱۳ قانون جدید در واقع مطابق با ماده ۲۶ ق.آ.د.م. است و تغییر چندانی در آن ملاحظه نمیگردد. بر این اساس باید نتیجه گرفت دعوای اعسار از پرداخت محکوم به از نقطه نظر صلاحیت ذاتی در صلاحیت ذاتی دادگاهی است که به دعوای اصلی رسیدگی کرده است. بنابراین هرگاه دعوای اصلی در صلاحیت دادگاه عمومی باشد، رسیدگی به دعوای اعسار از محکوم به آن دعوا نیز در صلاحیت دادگاه عمومی است، اما اگر رسیدگی به دعوای اصلی در صلاحیت دادگاه خانواده باشد، دعوای اعسار از پرداخت محکوم به آن دعوا نیز باید در دادگاه خانواده اقامه شود. رویه قضایی نیز به شفافیت پذیرفته است که خواننده دعوای اعسار از پرداخت محکوم به محکوم له یا همان خواهان دعوای اصلی است و حتی اگر در مورد اعسار از هزینه های دادرسی اختلاف و تشتت آرای وجود داشته باشد در این باره اختلافی به نظر نمی رسد. صلاحیت محلی دعوای اعسار نیز از صلاحیت محلی دعوای اصلی پیروی میکند. بنابراین ماده ۱۳ ق.ن.ا.م.م ۱۳۹۶، را باید استثنایی بر قاعده عام صلاحیت محلی مقرر در ماده ۱ ق.آ.د.م. دانست. زیرا بر اساس این ماده دعوا از حیث نقطه نظر صلاحیت محلی باید در دادگاه محل اقامتگاه خواننده طرح شود. حال آنکه ممکن است خواننده دعوای اعسار خواهان دعوای اصلی است و ممکن است اقامتگاه این شخص با اقامتگاه خواننده دعوای اصلی یکی نباشد.

تکالیف محکوم علیه

برای دعوای پذیرش دعوای اعسار علاوه بر تقدیم دادخواست قواعد و ضوابط دیگری نیز باید رعایت شود که جملگی از نوآوری های قانون جدید محسوب میگردند و در قوانین سابق سابقه ای نداشتند. در این بخش به برخی از آنها اشاره میکنیم.

تقدیم دادخواست

در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی اصل لزوم تقدیم دادخواست برای پذیرش دعوای مدنی از جمله دعوای اعسار تصریح شده است. قانونگذار در برخی از مواد قانون جدید مانند مواد



۱۰، ۱۵، ۱۶ به دادخواست اعسار اشاره کرده است که مستفاد از آن شروع دعوای اعسار با تقدیم دادخواست است. حال پرسشی که در این ارتباط میتواند طرح کرد آن است آیا دادخواست اعسار از پرداخت محکوم به باید به صورت اصلی و مستقل تقدیم دادگاه گردد یا این دعوا به صورت دعوای متقابل نیز قابل اقامه است؟ در زمان حکومت قانون سابق در این باره در بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود داشت و قانون سابق نیز صراحتی در این باره نداشته با این حال هیأت عمومی دیوان عالی کشور طی رای شماره ۷۲۲-۱۳/۱۰/۱۳۹۹ مقرر داشته است: (مستفاد از صدر ماده ۲۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب سال ۱۳۷۹ و لحاظ مقررات قانون اعسار مصوب سال ۱۳۱۳ این است که دعوی اعسار که مدیون در اثناء رسیدگی به دعوی داین اقامه کرده قابل استماع است و دادگاه به لحاظ ارتباط آنها باید به هر دو دعوی یکجا رسیدگی و پس از صدور حکم بر محکومیت مدیون در مورد دعوی اعسار او نیز رأی مقتضی صادر نماید؛ بنابراین رأی شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان همدان در حدی که با این نظر انطباق دارد به اکثریت آراء صحیح و قانونی تشخیص می شود. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و کلیه دادگاه ها لازم الاتباع است».

رعایت مهلت

در آیین دادرسی مدنی برخی از دعوای دارای مهلت خاصی هستند که اگر پس از سپری شدن مهلت مزبور اقامه شوند دادگاه بدانها ترتیب اثر نخواهد داد. حقوقدانان اعتقاد دارند در این موارد حق اصلی زائل می گردد (شمس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۲۶) در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی برای اقامه دعوای اعسار مهلت خاصی تعیین نشده است؛ اما اقامه دعوای در مواعد مقرره باعث میگردد که محکوم علیه از امتیازهای خاصی بهره مند گردد. برای مثال، دانستیم که پس از صدور حکم قطعی محکوم علیه مکلف است مفاد آن را طوعاً به مورد اجرا گذارد در غیر اینصورت دادگاه اموال وی را با رعایت مستثنیات دین برای استیفای حقوق دائن توقیف نموده و در نهایت برابر با قواعد قانون اجرای احکام مدنی به فروش خواهد رساند. اما در حالی که محکوم علیه از اجرای حکم طفره می رود و مالی نیز از وی برای توقیف به دست نیاید، دادگاه به حکم ماده ۳ قانون جدید مشارالیه را تا زمان پرداخت محکوم به حبس خواهد کرد.



ارائه صورت دارایی و اموال

یکی دیگر از نوآوری هایی قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی ناظر بر تکلیف جدیدی است که برای مدعی اعسار پیش بینی شده است. این تکلیف که ناظر بر ارائه صورت دارایی و اموال شخص می باشد در مواد ۳ و شق اول ماده ۸ ق.ن.ا.م.م، وضع گردیده است.

تحولات ناظر بر اثبات دعوای اعسار

از دیگر ابداعات و تحولات صورت گرفته در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی تغییر قواعد اثبات دعوا اعسار است. این بخش را در دو قسمت بار اثبات دعوا و ادله ی پیش بینی شده برای اثبات دعوای اعسار مورد مطالعه قرار میدهیم.

بار اثبات دعوای اعسار

هر دعوای مدنی با ارائه و اثبات وجود دلایلی قابلیت به نتیجه رساندن را دارد. با این حال این پرسش در بین حقوقدانان وجود دارد که بار اثبات دعوی را باید بر دوش چه کسانی نهاد؟ در اصول فقه ابزاری در اختیار است که با توسل بر آنها می توان تشخیص داد بار اثبات دعوا بر عهده چه کسی است. برای مثال گفته می شود اصل بر براءت است و هر کس ادعای وجود دینی را بر ذمه ی دیگری دارد باید آن را به اثبات برساند. با این حال هرگاه اشتغال ذمه شخصی بر دینی ثابت شد اصل بر وجوب و باقی ماندن آن است و شخصی که ادعای براءت دارد باید آن را به اثبات برساند. در میان تمامی این اصول اصلی وجود دارد که زمینه و منشاء سایر اصول استنباط تلقی می گردد و آن اصل عدم است (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱۹).

ادله اثبات دعوا

ادله اثبات دعوا عبارت از وسایل و ابزاری هستند که برای اثبات دعوا به کار برده می شوند. در غالب مواردی اثبات دعوای مدنی منوط به استفاده از ادله خاصی نیست و با تمام ادله قابل اثبات است. اما در پاره ای از موارد مقنن اثبات امری را منوط به ارائه دلیل به خصوصی نموده است. برای مثال در دعوای خلع ید اثبات مالکیت ملک و النهایه خلع ید از مال موضوع دعوا مستلزم ارائه سند رسمی مالکیت است.



اولین تغییری که در این راستا در قانون جدید ایجاد شده ترکیب و کیفیت ادله است. اول اینکه قانون گذار به مدعی اعسار این اختیار را داده است که دعوای خود را با توسل به شهادت یا سوگند ثابت نماید و در حقیقت مدعی اعسار را در انتخاب شهادت برای اثبات اعسار مختار گذاشته است. این در حالی است که قانون سابق تنها راه اثبات وضعیت اعسار را شهادت شهود دانسته بود. شق دوم ماده ۸ ق.ن.ا.م.م ۱۳۹۶ در این باره مقرر میدارد: «در مواردی که بار اثبات اعسار بر عهده مدیون است و نیز در مواردی که سابقه ملائت او اثبات شده باشد هرگاه مدیون بخواهد ادعای خود را با شهادت شهود ثابت کند باید شهادتنامه کتبی حداقل دو شاهد را به مدتی که بتواند نسبت به وضعیت معیشت فرد اطلاع کافی داشته باشند به دادخواست اعسار خود ضمیمه نماید. شهادتنامه مذکور باید علاوه بر هویت و اقامتگاه شاهد، متضمن منشأ اطلاعات و موارد مندرج در ماده و این قانون باشد»

یکی دیگر از راههایی که در قانون برای اثبات اعسار پیش بینی شده است ادای سوگند بر اعسار است. در حقیقت در مواردی که بار اثبات ایسار مدیون بر عهده محکوم له (خواندهی دعوای اعسار) است، در صورتی که مشار الیه نتواند ایسار مدیون را با ادله ثابت نماید، مدیون می تواند با ادای سوگند بر اعسار خود، وضعیت اعسار خود را مورد لحوق حکم دادگاه قرار دهد.

استعلام وضعیت مدیون از مراجع ذیربط

یکی از تحولات اساسی دیگر در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی امکان استعلام وضعیت مالی مدعی اعسار از مراجعی است که قانون امکان داشتن اطلاعاتی را در این باره دارند. ماده ۱۰ قانون جدید در این باره مقرر می دارد: «پس از ثبت دادخواست اعسار دادگاه مکلف است فوراً با استعلام از مراجع ذیربط و به هر نحو دیگر که ممکن باشد نسبت به بررسی وضعیت مالی محکوم علیه جهت روشن شدن اعسار یا ایسار او اقدام کند». شاید در بادی امر چنین به ذهن خطور نماید که استعلام را چگونه می توان از ادله مثبت دعوای اعسار یا ایسار دانست. در پاسخ باید گفت استعلام دادگاه از مراجع ذیربط را میتوان مصادیقی از ماده ۱۹۹ ق.آ.د.م، دانست که به موجب آن دادگاه مجاز گشته تا هر نوع تحقیقاتی را که بخواهد انجام دهد و شاید بتوان آن را زیر مجموعه تحقیق محلی مورد توجه قرار داد. به هر روی نتایج این استعلام اثر مستقیمی در ثبوت یا نفی دعوای اعسار خواهد داشت.



تحولات و نوآوری های حاکم بر مستثنیات دین

بعد دیگر تحولات و تغییراتی که در قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی ۱۳۹۴ ایجاد شده ناظر بر قاعده مستثنیات دین است.

تغییرات حاکم بر مصادیق مستثنیات دین

با مقایسه ماده ۲۴ قانون جدید با موادی که سابق بر این در مورد مستثنیات دین در قوانین ایران مانند قانون آیین دادرسی مدنی (ماده ۲۴۵ ق.آ.د.م) و قانون اجرای احکام مدنی (ماده ۶۵ و تبصره آن) دو تغییر عمده در مصادیق ملاحظه می گردد. اول آنکه اتومبیل از مصادیق مستثنیات دین خارج شده است. بنابراین از این پس اتومبیل مدیون برای استیفای دین وی قابل توقیف و فروش است (ماه ۲۴ ق.ن.ا.م.م). علت و انگیزه حذف آن نیز چنان که شرح مذاکرات مجلس بر می آید ترویج فرهنگ استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی و نهایتاً کاهش آلودگی هوا بوده است. با این حال باید به این نکته دقت کرد که اتومبیل زمانی از مستثنیات دین تلقی نمی گردد که از ابزار کار و پیشه تلقی نگردد، در غیر این صورت نه به سبب اتومبیل بودنش بلکه به دلیل اینکه مصداق بند (ه) ماده ۲۴ ق.ن.ا.م.م ۱۳۹۴ است از مستثنیات دین تلقی خواهد گردید. بنابراین اتومبیل هایی که با عنوان تاکسی بین خطوط شهری یا داخل شهری و یا وانت بارها و تمامی اتومبیل هایی که به مقاصد تهیه و کسب معاش به کار گرفته می شوند، نسبت به کسانی که آنها را به این دلیل در اختیار داشته و استفاده می کنند مستثنیات دین تلقی می گردند. دوم اینکه مبلغی که در ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می شود، مشروط بر اینکه پرداخت اجاره بها بدون آن موجب عسر و حرج گردد و عین مستأجره مورد نیاز مدیون بوده و بالاتر از شأن او نباشد نیز جز مستثنیات دین آورده شده است.

امکان استیفا در صورت تبدیل قهری مستثنیات دین به مال دیگر

از دیگر تحولاتی که در راستای تقنین قانون جدید در مستثنیات دین ایجاد شده است امکان استیفای از محل مستثنیات دین در صورت تبدیل قهری آن به مال دیگر می باشد. در تبصره ۲ ماده ۲۴ قانون فوق اشاره چنین آمده است چنانچه به حکم قانون مستثنیات دین تبدیل به عوض دیگری شده باشد، مانند اینکه مسکن به دلیل قرار گرفتن در طرح های عمرانی تبدیل به وجه گردد، یا در اثر از بین رفتن، عوضی دریافت شده باشد، وصول محکوم به از آن امکان پذیر است، مگر اینکه محرز شود مدیون قصد تهیه موضوع نخستین را دارد.



امکان توقیف و فروش مستثنیات دین

با وجود شرایط ماده ۲۰ قانون جدید مصداق دیگری از حمایت مدنی را برای مدیون با انگیزه فرار از دین در نظر گرفته است که در قوانین سابق بر این نظیر و سابقه نداشته است. این ماده قانونی اشعار میدارد: «چنانچه منشا دین، قرض یا در اختیار گرفتن اموالی از دیگران به موجب هر قرارداد دیگری باشد و محکوم علیه از بدو امر قصد عدم تأدیه دین یا تبدیل آن به یکی از مستثنیات دین به منظور فرار از تأدیه را داشته باشد، هر مالی که در عوض اموال مذکور خریداری کرده یا به موجب سایر عقود به ملکیت خود در آورد به عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفاء و مابقی به وی مسترد خواهد شد».

خلاهای قانونی محکومیت مالی با تاکید بر اعسار

بنا بر قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، قانون‌گذار در راستای اجرای محکومیت‌های مالی، سه طریق را بیان داشته است: ۱- توقیف، تسلیم یا فروش اموال محکوم‌علیه؛ ۲- بازداشت محکوم‌علیه، حکم تقسیط یا تعیین مهلت مناسب؛ ۳- ممنوعیت محکوم‌علیه از خروج از کشور. لیکن با توجه به گستردگی مباحث در هر طریق، آنچه موضوع این مقال می‌باشد بررسی تغییرات قانون اخیرالتصویب پیرامون طریق دوم اجرای حکم یعنی تحلیلی بر موضوع بازداشت محکوم‌علیه، اثبات اعسار و ساختار طرح دعوای اعسار، امکان تقسیط محکوم‌به و یا اعطای مهلت مناسب می‌باشد. (اسدی، ۱۳۸۸، ص ۴۲)

برابر ماده ۱ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴ که در مقام بیان نخستین طریق اجرای محکومیت مالی می‌باشد، هر کس به موجب حکم دادگاه به دادن هر نوع مالی به دیگری محکوم شود و از اجرای حکم خودداری کند، هرگاه محکوم‌به عین معین باشد، آن مال اخذ و به محکوم‌له تسلیم می‌شود و در صورتی که رد عین ممکن نباشد یا محکوم‌به عین معین نباشد، اموال محکوم‌علیه با رعایت مستثنیات دین و مطابق قانون اجرای احکام مدنی و سایر مقررات مربوط، توقیف و از محل آن حسب مورد محکوم‌به یا مثل یا قیمت آن استیفاء می‌شود. بررسی نحوه توقیف اموال و فروش آن نیز در قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ بیان شده است. اما چنانچه استیفاءی محکوم‌به از این طریق ممکن نگردید، چه باید کرد؟



بازداشت محکوم‌علیه، حکم تقسیط و یا تعیین مهلت مناسب

تاریخ قانون‌گذاری در ایران، حکومت چندین قانون را بر موضوع حبس بدهکاران مالی روایت می‌کند. این مسیر، از «قانون تسریع محاکمات» مصوب ۱۳۰۹ تا به امروز راهی طولانی را طی نموده است (تقی زاده داغیان، ۱۳۸۵، ص ۱۱۷). پس از آنکه «قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» مصوب ۱۳۵۱ به تصویب رسید، این امکان در اختیار محکوم‌له قرار گرفت تا وی بتواند در صورت امتناع محکوم‌علیه از پرداخت محکوم‌به مندرج در حکم قطعی صادره در پرونده حقوقی، از دادگاه مجری حکم قطعی، درخواست بازداشت محکوم‌علیه را نماید. (اسدی، ۱۳۸۸، ص ۵۰) لکن عمر این قانون کوتاه بود و با تصویب «ماده واحده قانون منع توقیف اشخاص در قبال تخلف از تعهدات و الزامات مالی» در سال ۱۳۵۲ نسخ گردید و اجرای آن جز در مورد افرادی که محکومیت مالی آنان عنوان «جزای نقدی یا جریمه» داشت، متوقف گردید. (همان، ص. ۱۱۸) گفته شده است که احتمال دارد نسخ بازداشت بدهکاران به دلیل تبعات اجتماعی بازداشت افراد بی‌بضاعت که خلاف شرع و عقل است و یا به دلیل پیوستن به میثاق حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) بوده باشد (تقی زاده داغیان، ۱۳۸۵، ص. ۱۱۶).

در هر حال، پس از آن ماده ۱۳۹ «قانون تعزیرات» مصوب ۱۳۶۲، بازداشت مدیونی که منشأ محکومیت مالی او ارتکاب جرم بوده و ملزم به جبران ضرر و زیان ناشی از جرم گردیده است، مقرر شد (اسدی، لیلا، ۱۳۸۸، صص. ۵۲-۵۱) و در ادامه ماده ۶۹۶ «قانون مجازات اسلامی» ۱۳۷۵ نیز بر آن مهر تأیید زد. اما همچنان به موجب «ماده واحده قانون منع توقیف اشخاص در قبال تخلف از تعهدات و الزامات مالی» مصوب ۱۳۵۲ بازداشت مدیونی که محکومیت مالی وی دارای منشأ حقوقی بود، امکان نداشت و ضمانت اجرای قابل اعمال در این خصوص، توقیف و فروش اموال وی جز مستثنیات دین بود.

پس از مدتی قانون‌گذار گامی به عقب نهاد و با استقبال از رویکرد سابق و تصویب «قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» در سال ۱۳۷۷ بازداشت افراد در قبال محکومیت‌های مالی دارای منشأ حقوقی را تا زمان تادیه محکوم‌به و یا صدور حکم اعسار پیش‌بینی نمود و بدین ترتیب زمینه‌ساز ایجاد تبعات ناگواری از جمله افزایش زندانیان کشور گردید. با گذشت زمان و بروز مشکلات بیشتر، بخشنامه‌ای متضمن اصلاح بند «ج» ماده ۱۸ آیین‌نامه اجرایی قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی از سوی رییس قوه قضاییه به منظور رفع مشکلات صادر شد که به دلیل تعارض مفاد این بخشنامه با قانون، منجر به نتیجه مطلوب نگردید. (همان، ص. ۳۵).



با توجه اینکه عدم تمایز میان انواع دیون و جواز صدور حکم حبس برای کلیه بدهکاران و نیز عدم ارائه شیوه رسیدگی اعسار در قانون سال ۱۳۷۷، خلاف مبانی فقهی و نقض مفاد میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) بود و زمینه‌ساز ایجاد انتقادات بر رویه قضایی در رسیدگی به دعوای اعسار و افزایش روز افزون شمار زندانیان و پیامدهای ناگوار گردید، (رحمتی، ۱۳۹۲) چاره‌اندیشی و اصلاح در این خصوص ضروری می‌نمود. لذا در نهایت پس از تقدیم لایحه «نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» به مجلس و طی مراحل و تشریفات در تیر ماه سال ۱۳۹۴ «قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» جدید تصویب شد. اگر چه در این قانون نیز سخن از حبس محکوم‌علیه مالی می‌رود، اما به نظر می‌رسد این روند تا حدودی تعدیل شده است.

حال باید دید در صورت عدم حصول نتیجه مندرج در ماده ۱ قانون جدید (طریق نخست اجرای حکم)، در صورتی که محکوم‌علیه از پرداخت و انجام محکوم‌به امتناع ورزد، تکلیف چیست. آخرین اراده قانون‌گذار در قانون اخیرالتصویب دلالت دارد که اگر استیفای محکوم‌به از طرق فوق‌الذکر ممکن نگردد، محکوم‌علیه به تقاضای محکوم‌له تا زمان اجرای حکم یا پذیرفته شدن ادعای اعسار او یا جلب رضایت محکوم‌له حبس می‌شود. البته آنچه مسلم است چنانچه محکوم‌علیه به موجب قانون، حبس شده یا مستحق حبس باشد، اگر مالی معرفی کند و یا با رعایت مستثنیات دین مالی از او کشف شود، به نحوی که مطابق نظر کارشناس رسمی مال مزبور تکافوی محکوم‌به و هزینه‌های اجرایی را نماید، بازداشت نخواهد شد و اگر در حبس باشد آزاد می‌گردد. در این صورت مال معرفی یا کشف‌شده را مرجع اجراکننده رأی توقیف می‌کند و محکوم‌به از محل آن استیفا می‌شود. بنابراین آنچه مهم است بازداشت محکوم‌علیه به عنوان ضمانت اجرایی که در قانون سابق نیز وجود داشت، با عملکرد و مدت زمان اجرایی متفاوت تأیید شده و یا به عبارت دیگر به نوعی تعدیل شده است.

این بار نیز همچون گذشته، ادعای اعسار به عنوان مانعی برای حبس و یا وسیله‌ای برای رهایی از حبس مطرح می‌شود ولی با روایتی دیگر. قانون‌گذار اعلام داشته است اگر محکوم‌علیه به دلیل نداشتن مالی به جز مستثنیات دین، قادر به تأدیه دیون خود نباشد، تا سی روز پس از ابلاغ اجراییه، ضمن ارائه صورت کلیه اموال خود، دعوای اعسار خویش را اقامه نماید، بازداشت نمی‌شود، مگر اینکه دعوای اعسار مسترد یا به موجب حکم قطعی رد شود. اما اکنون باید دید آخرین اراده قانون‌گذار، نحوه اقامه دعوای اعسار را چگونه ترسیم کرده است.



اقامه دعوای اعسار

دعوای اعسار در مورد محکوم به در دادگاه نخستین رسیدگی کننده به دعوای اصلی یا دادگاه صادرکننده اجراییه و به طرفیت محکوم له اقامه می‌شود. این دعوا یک دعوای غیرمالی محسوب می‌گردد و قابل تجدیدنظر می‌باشد که در مرحله بدوی و تجدید نظر خارج از نوبت رسیدگی می‌شود همچنین این دادخواست صرفاً از اشخاص حقیقی غیرتاجر پذیرفته می‌شود و به موجب نص ماده ۱۵ قانون اخیرالتصویب، دادخواست اعسار از تاجر و اشخاص حقوقی پذیرفته نمی‌شود، لذا این اشخاص در صورتی که مدعی اعسار باشند، باید رسیدگی به امر «ورشکستگی» خود را درخواست کنند از ماده ۲۶ قانون مذکور نیز بر می‌آید که اشخاص حقوقی از چارچوب اعسار خارج هستند. در نتیجه، اگر دادخواست اعسار از سوی اشخاص حقوقی (اعم از تاجر و غیرتاجر) یا اشخاصی که تاجر بودن آنها نزد دادگاه مسلم است طرح شود، دادگاه بدون اخطار به خواهان، قرار رد دادخواست وی را صادر می‌کند.

بر این اساس، عدم کفایت دارایی اشخاص حقوقی اعم از تاجر و غیرتاجر از مصادیق ورشکستگی تعیین شده است و می‌توان گفت که کلیه اشخاص حقوقی موضوع حقوق خصوصی اعم از شرکت‌های تجاری و مؤسسات غیرتجارتی، مشمول مقررات ورشکستگی قرار گرفته‌اند و بدین ترتیب عجز از پرداخت بدهی برای «شخص حقیقی غیرتاجر» موجب «اعسار» و برای «شخص حقیقی یا حقوقی تاجر» و «شخص حقوقی غیرتاجر» موجب «ورشکستگی» خواهد شد.

اقامه دعوای اعسار پس از دادرسی

قانون‌گذار در خصوص حکم اقامه دعوای اعسار پس از دادرسی، دو فرض «در مهلت مقرر قانونی» و «خارج از مهلت مقرر قانونی» را به شرح ذیل مقرر نموده است:

اقامه دعوای اعسار در مهلت مقرر قانونی

محکوم علیه مدعی اعسار جهت اقامه دعوای اعسار باید دادخواست اعسار خود را به ضمیمه صورت کلیه اموالش و نیز فهرست نقل و انتقالات و هر نوع تغییر دیگر در اموال مذکور «از زمان یک سال قبل از طرح دعوای اعسار به بعد» را «تا سی روز پس از ابلاغ اجراییه»، تقدیم دادگاه نموده و دعوای اعسار خویش را اقامه نماید (محسنی، ۱۳۹۱، ص. ۸۶) چنانچه محکوم علیه، به منظور فرار از اجرای حکم از اعلام کامل اموال خود مطابق مقررات قانون



اخیرالتصویب خودداری نماید یا پس از صدور حکم اعسار، خلاف واقع آشکار گردد، دادگاه ضمن حکم به رفع اثر از حکم اعسار سابق، محکوم‌علیه را به حبس تعزیری درجه هفت محکوم خواهد کرد.

بی‌شک تکلیف محکوم‌علیه مدعی اعسار به تقدیم دادخواست به همراه صورت کلیه اموال خود، آوردن قید زمانی «از زمان یک سال قبل از طرح دعوی اعسار به بعد» و پیش‌بینی ضمانت اجرای حبس تعزیری مذکور در راستای جلوگیری از فرار محکوم‌علیه نسبت به پرداخت محکوم‌بده، از نوآوری‌های قانون‌گذار در قانون جدید محسوب می‌گردد.

اقامه دعوی اعسار خارج از مهلت مقرر قانونی

قانون‌گذار فرض دیگری را نیز که به نظر می‌رسد به منظور به حداقل رساندن بازداشت محکومان مالی باشد، پیش‌بینی نموده و آن فرض تقدیم دادخواست اعسار و صورت کلیه اموال محکوم‌علیه خارج از مهلت قانونی (پس از محدوده زمانی تا سی روز پس از ابلاغ اجراییه) است که در این صورت هرگاه محکوم‌له آزادی وی را بدون اخذ تأمین بپذیرد یا محکوم‌علیه به تشخیص دادگاه، کفیل یا وثیقه معتبر و معادل محکوم‌بده ارائه نماید، دادگاه با صدور قرار قبولی کفیل یا وثیقه تا روشن شدن وضعیت اعسار از حبس محکوم‌علیه خودداری می‌نماید و در صورت حبس، او را آزاد می‌کند.

اقامه دعوی اعسار ضمن دادرسی

اما فرضی که قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب سال ۱۳۹۴ نسبت به آن ساکت است، وضعیتی است که بدهکار در اثنای دادرسی دعوی طلبکار، خواهان رسیدگی به دعوی اعسار خویش است. این وضعیت با لحاظ ماده ۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی و قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳، به موجب رأی وحدت رویه شماره ۷۲۲ مورخ ۱۳۹۰/۱۰/۱۳ پیش‌بینی شده و مقرر گردید که «... دعوی اعسار که مدیون در اثنای رسیدگی به دعوی داین اقامه کرده قابل استماع است و دادگاه به لحاظ ارتباط آنها باید به هر دو دعوی یکجا رسیدگی و پس از صدور حکم بر محکومیت مدیون در مورد دعوی اعسار او نیز رأی مقتضی صادر نماید».

لکن با توجه به سکوت قانون‌گذار سئوالی که مطرح می‌شود این است که آیا رأی صادره کماکان به قوت خود باقی است یا اینکه رأی مذکور با تصویب قانون اخیر و نسخ صریح قانون اعسار مصوب



۱۳۱۳ از اعتبار افتاده است؟ با توجه به اینکه قانون گذار در مقام بیان آخرین اراده خویش بوده و در جمع بین قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ و قانون اعسار مصوب ۱۳۱۳ قدم برداشته است و از سوی دیگر نیز می‌توان دلیل سکوت قانون گذار در قانون مورد بحث را به جهت بیان امور پس از محکومیت، نه در اثنای رسیدگی، برداشت کرد، لذا در این فرض می‌توان گفت رای وحدت رویه مذکور کماکان جریان دارد.

بار اثبات اعسار

بار اثبات دعوای اعسار بر دوش کدام یک از اصحاب دعوا است، محکوم علیه یا محکوم له؟ به عبارت دیگر، اصل بر اعسار است یا تمکن؟ برای پی بردن به تفاوت نگرش بین دو قانون قدیم و جدید، به ماده ۳ از قانون سابق و ماده ۷ از قانون جدید مراجعه می‌کنیم:

به موجب ماده ۳ قانون سابق (۱۳۷۷) و در حکومت قانون سابق، مدعی اعسار باید ادعای خود را اثبات می‌نمود یعنی، اصل بر ملائت وی بود مگر خلاف آن را ثابت می‌کرد. لیکن پس از گذشت زمان و افزایش تعداد زندانیان، این وضعیت ایجاد مشکل نمود و از اقدامات انجام شده جهت رفع مشکل مزبور، پیش‌بینی بند ۲ ماده ۱۷ دستورالعمل سامان‌دهی زندانیان و کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها مصوب ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۲، در مورد اجرای ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی و آیین‌نامه اجرایی آن به ویژه اصلاحیه بند ج ماده ۱۸ آیین‌نامه مذکور بود که قائل به نوعی طبقه‌بندی در این زمینه گردید.

با عنایت به موارد فوق‌الذکر و افزایش جمعیت زندانیان، رویکرد قانون گذار در قانون سال ۱۳۹۴ در خصوص بار اثبات دعوای اعسار، به سمت طرح فروض مختلف و بیان نوعی طبقه‌بندی در این زمینه سوق پیدا کرد. در ماده ۷ قانون جدید (۱۳۹۴) می‌خوانیم «در مواردی که وضعیت سابق مدیون دلالت بر ملائت وی داشته یا مدیون در عوض دین، مالی دریافت کرده یا به هر نحو تحصیل مال کرده باشد اثبات اعسار بر عهده او می‌باشد مگر اینکه ثابت کند آن مال تلف حقیقی یا حکمی شده است در این صورت و نیز در مواردی که مدیون در عوض دین، مالی دریافت نکرده یا تحصیل نکرده باشد هرگاه خواننده دعوای اعسار نتواند ملائت فعلی یا سابق او را ثابت کند یا ملائت فعلی یا سابق او نزد قاضی محرز نباشد ادعای اعسار با سوگند مدیون مطابق تشریفات مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی پذیرفته می‌شود».



بنابراین به موجب ماده ۳ قانون سابق، اثبات اعسار، به طور کلی و بدون هیچ قید و تفکیک، در هر صورت بر عهده محکوم‌علیه مدعی اعسار بود، اگر چه بعدها با صدور اصلاحیه رئیس قوه قضاییه مربوط به اصلاح بند ج ماده ۱۸ آیین‌نامه اجرایی قانون ۱۳۷۷ و همچنین تصویب دستورالعمل سامان‌دهی زندانیان و کاهش جمعیت کیفری زندان‌ها مصوب ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۲، در مورد اجرای ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، طبقه‌بندی و قیودی حاکم شد. اما رویکرد قانون جدید نیز در ماده ۷ آن قانون، قائل به تفکیک میان سه فرض شده است:

الف- فرض بر ملائت محکوم‌علیه در دیون معوض: در صورتی که وضعیت سابق مدیون دلالت بر ملائت وی داشته یا مدیون در عوض دین، مالی دریافت کرده یا به هر نحو تحصیل مال کرده باشد، به موجب اعلام قانون‌گذار، اثبات اعسار بر عهده محکوم‌علیه می‌باشد و لذا اصل را بر ملائت وی قرار داده‌اند. در این موارد هرگاه مدیون بخواهد ادعای خود را با شهادت شهود ثابت کند باید شهادت‌نامه کتبی حداقل دو شاهد را به مدتی که بتوانند نسبت به وضعیت معیشت فرد اطلاع کافی داشته باشند به دادخواست اعسار خود ضمیمه نماید. در شهادت‌نامه مذکور، شاهد باید علاوه بر هویت، اقامتگاه، شغل، میزان درآمد و نحوه قانونی امرار معاش مدعی اعسار، به این امر تصریح کند که با مدیون به مدتی که بتواند نسبت به وضعیت معیشت وی اطلاع کافی داشته باشد، معاشرت داشته و او افزون بر مستثنیات دین هیچ مال قابل دسترسی ندارد که بتواند به وسیله آن دین خود را بپردازد.

ب- فرض بر اعسار محکوم‌علیه در دیون ابتدایی و روابط مالی غیر معوض: در صورتی که مدیون در عوض دین، مالی دریافت نکرده یا تحصیل نکرده باشد، همچنین در مواردی که مالی تحصیل گردیده اما منجر به تلف حقیقی یا حکمی شده است، اعلام شده است که هرگاه خواننده دعوای اعسار نتواند ملائت فعلی یا سابق او را ثابت کند، ادعای اعسار با سوگند مدیون مطابق مقررات پذیرفته می‌شود و در نتیجه فرض قانون‌گذار در اینجا بر اعسار محکوم‌علیه می‌باشد.

ج- فرض بر اعسار محکوم‌علیه در حالت عدم احراز وضعیت محکوم‌علیه و یا در فرض عدم قابلیت دسترسی به مال وین: در صورتی که ملائت فعلی یا سابق او نزد قاضی محرز نباشد، ادعای اعسار با سوگند مدیون مطابق مقررات آیین دادرسی مدنی پذیرفته می‌شود و در نتیجه قانون‌گذار در اینجا نیز اصل را بر اعسار محکوم‌علیه قرار داده است.

در این راستا، بار اثبات دعوای اعسار محکوم‌علیه در جریان مطالبه مهریه از مواردی است که با تصویب قانون اخیرالتصویب نحوه اجرای محکومیت‌های مالی دچار ابهام و اختلاف نظر گردیده



است. اختلاف از آنجا ناشی می‌شود که از یک سو، ماده ۲۲ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ بیان می‌دارد «هرگاه مهریه در زمان وقوع عقد تا یکصد و ده سکه تمام بهار آزادی یا معادل آن باشد، وصول آن مشمول مقررات ماده ۲ قانون اجرای محکومیت‌های مالی است. چنانچه مهریه، بیشتر از این میزان باشد در خصوص مازاد، فقط ملائت زوج ملاک پرداخت است». بدین ترتیب، مطالبه مهریه تا یکصد و ده سکه تمام بهار آزادی یا معادل آن، نیاز به اثبات ملائت زوج ندارد و محکوم‌علیه (زوج) باید عدم توانایی مالی خویش را اثبات کند. در حالی که نسبت به مازاد، بار اثبات ملائت زوج، بر عهده زوجه می‌باشد. لیکن از سوی دیگر، با تصویب قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در سال ۱۳۹۴، این استدلال مطرح شده است که قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ از جمله ماده ۲ این قانون به استناد نص صریح ماده ۲۹ قانون اخیرالتصویب نسخ گردیده است و با توجه به پیش‌بینی ماده ۷ قانون اخیرالتصویب پیرامون طرح طبقه‌بندی محکوم‌علیه‌هم در راستای بار اثبات دعوی اعسار، اگر محکوم‌علیه در قبال یک عوض مدیون نشده باشد، مانند دیون ناشی از مهریه، قول بدهکار مقدم بوده و بار اثبات دعوا بر عهده زوجه می‌باشد.

به نظر می‌رسد غالب اختلاف نظر پیش‌آمده ناشی از بی‌توجهی به فلسفه وضع متون قانونی و اتکای بیش از حد به ظاهر قانون است. اولاً مهریه به عنوان دین مالی خاص مطرح می‌شود و با توجه به تصویب قانون خاص حمایت خانواده در سال ۱۳۹۱ جایگاه و نحوه مطالبه این دین خاص در قانون خاص پیش‌بینی شده است. البته شایسته بود قانون‌گذار در جریان وضع ماده ۲۲ قانون مذکور، به جای ذکر عبارت «ماده ۲ قانون اجرای محکومیت‌های مالی»، متن حکم قانونی ماده ۲ را درج می‌نمود و باب اختلاف نظر را نمی‌گشود. ثانیاً اصولاً در تعارض قانون سابق خاص و قانون جدید عام، «غالب نویسندگان گفته‌اند که عام ناسخ خاص نمی‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ص. ۱۷۴) به عبارت دیگر با عنایت به اینکه در همه قوانین تا حدودی احکام استثنایی یافت می‌شود، به نظر می‌رسد حکم عام بار اثبات دعوا در این خصوص، قابل تخصیص است و حکم ماده ۲۲ قانون خاص حمایت خانواده بر مهریه به عنوان دین خاص کماکان حاکم باشد. لذا در فرضی که دادگاه محکوم‌علیه (زوج) را الزام به تادیه نموده است، چنانچه مالی از او در دسترس باشد آن را ضبط و به میزان محکومیت، از مال ضبط شده استیفا می‌نماید، در غیر این صورت بنا به درخواست محکوم‌له (زوجه)، ممتنع را در صورتی که معسر نباشد تا زمان تادیه حبس خواهد کرد که در صورت اثبات اعسار از حبس جلوگیری می‌شود. در واقع، با توجه به خاص بودن دین مذکور، اثبات اعسار بر عهده زوج خواهد بود.



در جمع‌بندی مباحث پیرامون بار اثبات دعوی اعسار می‌توان گفت که بیان طبقه‌بندی فروض مختلف، اختیاری بودن استفاده از استشهاده در اثبات اعسار بر خلاف اجباری بودن آن در قانون اعسار، بیان نحوه تنظیم شهادت‌نامه و تکلیف شاهد بر تصریح به اینکه با مدیون به مدتی که بتواند نسبت به وضعیت معیشت وی اطلاع کافی داشته باشد، معاشرت داشته و او افزون بر مستثنیات دین هیچ مال قابل دسترسی ندارد که بتواند به وسیله آن دین خود را بپردازد، کفایت شهادت حداقل دو شاهد برای اثبات اعسار بر خلاف پیش‌بینی حداقل چهار شاهد مندرج در قانون اعسار، پیوست صورت کلیه اموال، حساب‌ها، مطالبات و نقل و انتقالات و هر نوع تغییر دیگر در اموال مذکور مدعی اعسار از زمان یک سال قبل از طرح دعوای اعسار به بعد به دادخواست اعسار از جمله نوآوری‌های قانون ۱۳۹۴ محسوب می‌گردند.

تکلیف بر شناسایی اموال محکوم‌علیه

در قانون جدید آمده است که مرجع اجراکننده رأی، تکلیف دارد تا به درخواست محکوم‌له از طرق پیش‌بینی‌شده در این قانون مانند اینکه به بانک مرکزی دستور دهد که فهرست کلیه حساب‌های محکوم‌علیه در بانک‌ها و مؤسسات مالی و اعتباری را برای توقیف به مرجع مذکور تسلیم نماید و نیز به هر نحو دیگر که به موجب قانون ممکن باشد در خصوص شناسایی اموال محکوم‌علیه و توقیف آن به میزان محکوم‌به اقدام کند. همچنین پس از ثبت دادخواست اعسار، بر دادگاه تکلیف است که با قید فوریت از مراجع ذی‌ربط استعلام نموده و به هر نحو دیگر که ممکن باشد نسبت به بررسی وضعیت مالی محکوم‌علیه جهت روشن شدن اعسار یا ایسار او اقدام کند. لذا دادگاه بر شناسایی اموال محکوم‌علیه، خواه محکوم‌له درخواست نموده یا ننموده باشد، تکلیف فوری دارد.

در واقع، این امر را می‌توان گامی برای اجرای اصل لزوم شناسایی اموال محکوم‌علیه در راستای کارآمدی اجرای احکام مدنی و نیل به دادرسی منصفانه محسوب نمود (محسنی، ۱۳۹۱). در این راستا، دادگاه باید به مراجع ذی‌ربط از قبیل ادارات ثبت محل و شهرداری‌ها دستور دهد که بر اساس نشانی کامل ملک یا نام مالک پلاک ثبتی ملکی را که احتمال تعلق آن به محکوم‌علیه وجود دارد برای توقیف به دادگاه اعلام کنند و این حکم در مورد تمامی مراجعی که به هر نحو اطلاعاتی در مورد اموال اشخاص دارند نیز مجری است.

آنچه حائز اهمیت است مراجع ذی‌ربط از جمله ادارات ثبت محل و شهرداری‌ها مکلفند به دستور دادگاه فهرست و مشخصات اموال متعلق به محکوم‌علیه و نیز فهرست نقل و انتقالات و هر



نوع تغییر دیگر در اموال مذکور «از زمان یک سال قبل از صدور حکم قطعی به بعد» را به دادگاه اعلام کنند. لذا آوردن قید زمانی مذکور نیز می‌تواند تا حدودی مانع تبانی برخی اشخاص در جهت انتقال اموال خود به دیگران با قصد فرار از دین گردد و یا در صورت انتقال این‌گونه اموال، با شناسایی و تشخیص درست نسبت به تزییع حقوق دیگران جلوگیری به عمل آید.

قانون‌گذار جهت تأکید بر این امر، ضمانت اجرای «انفصال درجه شش از خدمات عمومی و دولتی» را نسبت به عدم رعایت ترتیب فوق نسبت به مسئولان مربوطه پیش‌بینی نموده و اعلام داشته است که هر یک از مدیران یا مسئولان کلیه مراجعی که به تکلیف مقرر پیرامون شناسایی اموال و ارائه اطلاعات اشخاص حقیقی و حقوقی مطابق قانون عمل نکنند به انفصال درجه شش از خدمات عمومی و دولتی محکوم می‌شوند.

اما در کنار اقدام مثبت قانون‌گذار، ایرادی بر مقرر مذکور وارد است و آن اینکه گویا تخلف مدیران و مسئولان مراجع غیر دولتی از دستورات مقام قضایی در خصوص شناسایی اموال محکوم‌علیه از سوی قانون‌گذار نادیده انگاشته شده است، چرا که ضمانت اجرای انفصال مذکور اختصاص به کارمندان دولت داشته و مقنن در این زمینه نسبت به مسئولان بخش غیردولتی سکوت نموده است.

تصمیم دادگاه در دعوای اعسار

پس از بررسی و طی مراحل مقرر، دو فرض قابل تصور است: ۱- قبول اعسار و ۲- رد اعسار. در صورت ثبوت اعسار و تمکن مدیون از پرداخت به نحو اقساط، دادگاه ضمن صدور حکم اعسار با ملاحظه وضعیت او یا «مهلت مناسبی برای پرداخت می‌دهد» یا «حکم تقسیط بدهی» صادر می‌کند. بنابراین تصمیم‌گیری در خصوص یکی از دو امر مذکور مطرح می‌شود: تعیین مهلت مناسب یا تقسیط بدهی. البته باید توجه نمود که حکم قسمت اخیر ماده ۲۷۷ قانون مدنی که بیان می‌دارد «... ولی حاکم می‌تواند نظر به وضعیت مدیون مهلت عادلانه یا قرار تقسیط دهد»، علی‌رغم شباهت با مفاد ماده ۱۱ قانون مورد بحث، با آن تفاوت دارد (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ص. ۱۴۵). چرا که زمینه اعلام حکم تعیین مهلت مناسب و یا تقسیط بدهی مندرج در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، تقدیم دادخواست اعسار به ضمیمه صورت کلیه اموال و فهرست نقل و انتقالات از سوی محکوم‌علیه مدعی اعسار از زمان یک سال قبل از طرح دعوای اعسار به بعد می‌باشد، در حالی که دادن مهلت عادلانه یا قرار تقسیط مندرج در ماده ۲۷۷ قانون مدنی نیاز به تقدیم دادخواست از سوی متعهد نداشته و با توجه دادرسی نسبت به وضعیت مدیون و اوضاع و



احوال محکوم علیه و با لحاظ منافع متعهدله، در داوری وجدان دادرس اثر دارد، جایی که اخلاق در حقوق نقش آفرینی می‌کند. در واقع قرار دادن قید «عادل» در کنار «مهلت»، خود وسیله‌ای را در جهت ملایم نمودن قواعد منطقی حقوقی و سازگار ساختن آن با ندای عدالت و انصاف فراهم آورده است (اسماعیل آبادی، ۱۳۸۵، صص. ۱۶۶-۱۶۵) بدین ترتیب می‌توان گفت که این امر مهلت قضایی تلقی شده و از اختیارات دادرس محسوب می‌گردد.

به موجب قانون اخیرالتصویب، در تعیین اقساط نیز باید میزان درآمد مدیون و معیشت ضروری او لحاظ شده و به نحوی باشد که او توانایی پرداخت آن را داشته باشد. به علاوه هر یک از محکوم له یا محکوم علیه می‌توانند با تقدیم دادخواست، تعدیل اقساط را از دادگاه بخواهند و دادگاه با لحاظ نرخ تورم اعلام شده از سوی مراجع رسمی قانونی کشور و یا تغییر در وضعیت معیشت و درآمد محکوم علیه نسبت به تعدیل میزان اقساط اقدام می‌کند.

اما در فرضی که دعوای اعسار رد شود، دادگاه در ضمن حکم به رد دعوی، مدعی اعسار را به پرداخت خسارات وارد شده بر خواننده دعوای اعسار، البته مشروط به درخواست وی، محکوم می‌کند. همچنین در فرض تبصره ۱ ماده ۳ قانون مورد بحث در فرضی که محکوم علیه دادخواست اعسار خود را خارج از مهلت تقدیم داشته است به واسطه صدور قرار قبولی وثیقه یا کفیل تا روشن شدن وضعیت اعسار آزاد می‌باشد و اگر وضعیت وی منتهی به رد دعوای اعسار به موجب حکم قطعی گردیده است، به کفیل یا وثیقه‌گذار ابلاغ می‌شود تا ظرف مهلت بیست روز پس از ابلاغ واقعی نسبت به تسلیم محکوم علیه اقدام کند. در صورت عدم تسلیم ظرف مهلت مذکور، حسب مورد به دستور دادستان یا رئیس دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می‌شود، نسبت به استیفای محکوم به و هزینه‌های اجرایی از محل وثیقه یا وجه‌الکفاله اقدام می‌گردد. در این مورد دستور دادگاه ظرف مهلت ده روز پس از ابلاغ واقعی قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر است.

قید «واقعی» بودن ابلاغ که در قانون قدیم (۱۳۷۷) آورده نشده بود را می‌توان از نوآوری‌های قانون جدید (۱۳۹۴) و برگرفته از قانون آیین دادرسی کیفری محسوب نمود. اما با وجود مزیت ناشی از قید «ابلاغ واقعی» از یک سو، قید واقعی بودن ابلاغ، مسیری را برای فرار محکوم علیه ممتنع از ادای دین از اجرا باز خواهد کرد تا به بهانه عدم ابلاغ واقعی، مانعی در راه اجرای حکم شود. بنابراین با نوعی پارادوکس مواجه می‌شویم که ارائه راه حل برای رفع آن، ضروری به نظر می‌رسد.



باید اضافه نمود، هرگاه پس از صدور حکم اعسار ثابت شود که عسرت از مدیون رفع شده یا مدیون بر خلاف واقع خود را معسر معرفی کرده، یا علی‌رغم تعیین مهلت مناسب و یا تقسیط بدهی در زمان مقرر دین خود یا اقساط تعیین شده را نپرداخته است، به تقاضای محکوم‌له، محکوم‌علیه تا زمان اجرای حکم یا اثبات حدوث اعسار یا جلب رضایت محکوم‌له حبس خواهد شد.

اما این موضوع نیز حائز اهمیت است که آیا رأی دادگاه مبنی بر قبول و یا رد دعوای اعسار از اعتبار امر مختومه برخوردار است یا خیر. در پاسخ می‌توان گفت با عنایت به اینکه موضوع اعسار و تمکن از امور قابل تجدد و حدوث محسوب می‌گردد که بر فرض ثبوت هر یک در زمانی، قابل تغییر و تبدل در زمان دیگری می‌باشد، لذا قاعده اعتبار امر مختوم و ممنوعیت تجدید دعوا در دعوای اعسار نمی‌تواند حاکم باشد. البته لازم به ذکر است که حکم اعسار تنها در حدود مقتضای خود اعتبار امر قضاوت شده را داراست و محکوم‌علیه نمی‌تواند مفاد آن را در زمان صدور انکار نماید، لکن اثبات این موضوع که وضعیت مالی او و دارایی وی دگرگون شده است با مفاد رأی تعارض ندارد. (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ص ۲۴۲)

خلاءهای قانونی مستثنیات دین

مستثنیات دین که مبانی مذهبی، انسانی و جامعه‌شناسی محکمی دارد (شاه حسینی، ۱۳۹۰، ص ۳۲۲) یکی از پرکاربردترین عناوین حقوقی در دادگاهها بود. از اینرو از دیرباز این ضرورت احساس میشد که مصادیق آن به روز شود. تنوع قوانین و مقررات ناظر به آن نیز بر دشواری کار افزوده بود. برای نمونه، ماده ۶۵ قانون اجرای احکام مدنی، ماده ۵۲۴ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۶۱ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا، هریک مصادیق متعددی را پیش بینی کرده بود که اغلب به دلیل فقدان اصل یکپارچگی آیین اجرا در حقوق ایران، موجب تنوع گرایشها و رغبت‌ها در استفاده از هریک می‌شد.

یکپارچگی آیین اجرا در مورد مصادیق مستثنیات دین هم قابل طرح است و به نظر میرسد مقنن کوشش کرده با آوردن قید «مستثنیات دین، صرفاً شامل موارد زیر است» در ابتدای ماده ۲۴ قانون کنونی به سمت این وحدت آیین اجرا حرکت کند. باوجود این، تأملات و انتقادهایی بر این ماده درباره مصادیق مستثنیات دین قابل طرح است. نخست آنکه مقنن، منزل مسکونی در شأن محکوم علیه در حالت اعسار را در نظر گرفته و به نیاز افراد تحت تکفل او در آن توجهی نکرده است که موجب محدودشدن مفهوم منزل مسکونی نسبت به قوانین سابق شده که واجد ایراد است، چرا که اگر فقط معیار، شأن محکوم علیه باشد، بدیهی است که شأن محکوم علیه به تنهایی ممکن است



زندگی در یکمنزل ۲۵ مترمربعی را اجازه بدهد درحالیکه برای زندگی خانوادگی همان محکوم علیه، به حداقل یک ساختمان ۷۰ مترمربعی نیاز داشته باشد. همچنین، شأن مدیون در حالت اعسار و نه در حالت عادی، موجب فشار بیشتر به محکوم علیه میشود.

توضیح اینکه یک سرپناه برای شخص در حالت نداری و تنگدستی کافی است، حال آنکه همین شخص در حالت عادی ممکن است با توجه به رفت و آمد میهمانان و خانواده به منزل بهتری نیاز داشته باشد. به نظر میرسد علیرغم حذف افراد تحت تکفل، باز این امر، تأثیر قطعی در تشخیص شأن مدیون در حالت اعسار داشته باشد.

حذف وسیله نقلیه مورد نیاز و متناسب با شأن از میان مصادیق مستثنیات دین، مسئله دیگری است که در این ماده به آن توجه شده است. به نظر میرسد که مبنای این حذف، انگیزه گسترش استفاده از حمل و نقل عمومی و کاهش رفت و آمدهای غیرضروری شهری و آلودگی هوا بوده است. بااینحال، خودرو را میتوان وسیله و ابزار کار دانست و اگر چنین باشد باز از مستثنیات دین است. مقوله تلفن مورد نیاز مدیون، اعم از تلفن ثابت و همراه که در قوانین سابق، مسکوت مانده بود در این قانون پیش بینی شد. امروز با رقابتی شدن عرضه تلفن همراه، قیمت آن به درستی کاهش یافته و به واقع ارزش مالی چندانی، جز درمورد شماره های رند، ندارد و ارزش معنوی شناخته شده بودن شماره آن نزد دیگران، بیشتر از ارزش مادی آن است. وانگهی نباید اجرای دادگستری را درگیر توقیف و فروش اموال کم ارزش کرد و کسی حاضر نیست تلفن همراه مدیونی را بخرد و سالها به تماسهای اشتباهی دیگران که با مالک قبلی کار دارند پاسخ بدهد. از این جهت اگر تلفن، مورد نیاز مدیون باشد که در اینجا مفهوم نیاز لزوماً مالی نیست، از مستثنیات دین است. مبنای مستثنیات دین بودن تلفن، برخلاف سایر موارد که میتواند حق حیات و حقوق بشر باشد، چنین نیست و بیشتر بی ارزشی مادی شماره های مستعمل و پرارزشی معنوی آن از جهت تماس و شناخته شدن است. پیشبینی مبلغ پرداخت شده ضمن عقد اجاره که به ودیعه و رهن معروف است نوآوری است که بیگمان متکی بر برخی فتاوی معتبر است. بااین حال، معلوم نیست که این مبلغ نیز باید با توجه به بند (الف) این ماده تفسیر و گفته شود که این مبلغ نیز باید متناسب با شأن محکوم علیه در حالت اعسارش باشد یا خیر. به نظر میرسد با توجه به تفاوت ارزش و نوع مال در بند (الف) و (ز) نباید مبلغ موضوع بند (ز) را با مال موضوع بند (الف) مقایسه کرد. همچنین این ابهام با توجه به کلی بودن عبارات این بند، درباره مبلغی که مستأجر یک مغازه تجاری به موجر می پردازد نیز وجود دارد و معلوم نیست این مبلغ، مشمول این حکم است یا خیر؟ به نظر میرسد مقنن در به کاربردن عبارات کلی قاصد بوده و هدفش حمایت از اجاره های بازرگانی نیز باشد چرا که



از بین بردن این مبلغ و تسلیم آن به محکوم له میتواند موجب بیکاری محکوم علیه و در نتیجه، سلب وسیله کسب درآمد شود که مؤثر در حق محکوم له هم هست. توجه به امکان بروز تضاحم میان عسرو حرج مدیون و دائن از دیگر نوآوریهای قانون کنونی است که به نظر، تشخیص آن با قاضی است و دادگاه میتواند به کارشناس برای برآورد مبلغ اجاره همان محل و احراز عرف برابری اجاره بها و ودیعه مراجعه کند و با توجه به درآمد مدیون تصمیم بگیرد.

به موجب تبصره ۲ ماده ۲۴ اگر مالی مستثنیات دین باشد و به هر دلیل، تبدیل به مال دیگری شود از حالت مستثنیات دین خارج میشود مگر اینکه محرز شود مدیون، قصد تهیه مالی مشابه مال نخستین دارد که در این صورت، هم وجه آن و هم خود مال خریداری شده از مستثنیات دین است. قانونگذار، این دیدگاه را درباره تبدیل مال مستثنیات دین به مال دیگر به قصد تهیه مستثنیات دین پذیرفته اما اداره کل حقوقی قوه قضائیه، این دیدگاه را در مورد تخریب ملک مشمول مستثنیات دین برای ساخت و ساز نیز پذیرفته است: «چنانچه محکوم علیه (مدیون) مسکنی را که جزء مستثنیات دین است به منظور بازسازی تخریب نماید، این امر موجب خروج مسکن مزبور (که در وضعیت فعلی تبدیل به زمین مسطح شده) از دایره مستثنیات دین نمیگردد».

خلاءهای قانونی فرار از دین

در قانون جدید قانونگذار در ماده ۲۱ قانون مقرر می دارد: انتقال مال به دیگری به هر نحو به وسیله مدیون با انگیزه فرار از ادای دین به نحوی که باقی مانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد، موجب حبس تعزیری یا جزای نقدی درجه شش یا جزای نقدی معادل نصف محکوم به یا هردو مجازات می شود و در صورتی که منتقل الیه با علم به موضوع اقدام کرده باشد، در حکم شریک جرم است. در این صورت عین مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال گیرنده به عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفاء خواهد شد.

۱- موضوع ماده ۲۱ قانون فوق قدر متیقن ناظر است به مدیونی که به موجب رأی به پرداخت دین خویش محکوم گردیده است، خواه مرجع صادرکننده حکم، دادگاه اعم از حقوقی یا کیفری باشد یا سازمان تعزیرات حکومتی باشد یا هیات هایی که اجرای آرای آن ها به عهده اجرای احکام مدنی دادگستری باشد. مثل هیات های حل اختلاف اداره کارو نیز گزارش های اصلاحی مرجع قضایی.

بنابراین چنان چه محکوم علیه رای قطعی مراجع فوق، پس از قطعیت رای و در مرحله اجراء اقدام به انتقال مال به قصد فرار از ادای دین نماید، یقیناً مشمول مجازات مندرج در این ماده است



لیکن در خصوص حکم کیفری مدیونی که قبل از صدور حکم محکومیت قطعی، مبادرت به انتقال مال به قصد فرار از دین نماید، مساله محل اختلاف و مناقشه است. بنابه قولی، موضوع فاقد وصف کیفری بلکه واجد وصف حقوقی است و در چارچوب ماده ۲۱۸ قانون مدنی قابل تظلم خواهی است. بنابه قول دیگر، کماکان موضوع واجد وصف کیفری و مشمول مجازات خواهد بود. رویه قضایی محاکم دادگستری هم در این خصوص متباین و متفاوت است؛ بنا به احتمال و استنباط نخست، مبتنی بر دلایل زیر که از جمله ابزار اظهار تفسیر منطقی است، حکم ماده ۲۱ قانون را به انتقال مال از ناحیه محکوم علیه پس از قطعیت حکم و صدور اجراییه؛ به استثنای مواردی که اجراییه لازم نیست، مثل پرداخت دیه یا رد مال؛ باید منظور و معطوف و محدود دانست:

اولاً: استعمال مکرر و متعدد الفاظ (محکوم له، محکوم علیه، محکوم به) به دفعات در مواد پیشین و پسین ماده ۲۱ قانون و در خود ماده ۲۱/ در ماده ۲۱ قانونگذار در صدر ماده کلمه ی مدیون و لیکن دونوبت واژه محکوم علیه را به استخدام گرفته است که این سیاق عبارات قرینه منفصله ای بر صحت استنباط و حصول قدر یقینی است و اطلاق گیری از لفظ و تجاوز از این قدر متیقن، مستلزم رایبه دلیل مخالف است.

ثانیاً: عنوان قانون صرفاً "به محکومیت مالی ظهور و انصراف دارد و لا غیر.

ثالثاً: تصریح ماده ۲۱ قانون مبنی بر شمول قانون بر کلیه محکومیت های مالی من جمله دیه، ضرر و زیان ناشی از جرم و رد مال و امثال آن ها.

رابعاً: قانونگذار در تبصره ماده ۱۹ قانون حکم مقرر در ماده ۱۹ را که ناظر است به تجویز استعلام اطلاعات مربوط به اموال محکوم علیه اعم از وجوه نقد و مالکیت اموال وی در مورد قرار تاملین خواسته و اسناد لازم الاجرای ثبیتی استثنایاً قابل اعمال و اجراء می داند. لذا در مقام بیان بوده و چنان چه نظری بر تفسیر کلیت قانون از جمله حکم مقرر در ماده ۲۱ را به این گونه موارد داشت، به سبب و سیاق تبصره ماده ۱۹ به این امر تصریح می نمود و این سکوت تعمدی و هدمند او همانا ظهور بر عدم شمول حکم ماده ۲۱ بر قرار تاملین خواسته و اسناد لازم الاجرای که از طریق مراجع ثبیتی به اجراء گذارده شده و امثالهم دارد.

خامساً: نظریه شماره ۹۳۷۷/۷-۹۳۷۹-۱۳۷۹/۹ اداره حقوقی قوه قضاییه موید این برداشت است:



”مستفاد از عنوان و مواد قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی ... آن است که احکام و مقررات آن قانون خاص محکومین دادگاه ها و سازمان تعزیرات حکومتی است و در غیر محکومین این مراجع جاری نیست.”

احتمال و استنباط دوم با اتکاء به ابزار دیگر همان تفسیر منطقی، چنین قابل ارایه است:

در استعمال لفظ “مدیون” قانونگذار معنای عرفی و مطلق آن را اعم از محکوم علیه و مدیون غیر محکوم منظور داشته است. زیرا آن چه در بزه انتقال مال برای فرار از ادای دین مطمح نظر مقنن بوده، حمایت از حقوق طلبکار و جلوگیری از سوء استفاده بدهکار از حق مالکیت خویش از طریق فرار از ادای دین با انتقال مال و ایراد ضرر به طلبکار است و آن چه لازم است در تحقق بزه معامله به قصد فرار از دین ملحوظ نظر واقع شود، احراز وجود واقعی اصل دین و قصد فرار از ادای دین به موقع انعقاد معامله است فارغ از این که حکم محکومیت به پرداخت دین علیه مدیون صادر شده باشد یا نشده باشد و تبعیض و انحصار حکم مقرر در ماده ۲۱ قانون دایر به صدور حکم محکومیت، خلاف روح قانون و حکمت وضع و علت انشای آن که همانا اجتناب از سوء استفاده مدیون از حق به قصد ایراد ضرر به طلبکار است، می باشد و لذا منطق قانون و تبادر و تفاهم عرفی از لفظ مدیون و قاعده لاضرر اقتضاء دارند که چنین تاویل و تعبیر شود.

آری، اراده قطعی مقنن بنا به دلایل فوق البیان معطوف و منظور به محکوم علیه است لیکن مدیون غیر محکوم، به استناد حکمت وضع قانون بلاتردید مشمول “اراده مفروض” مقنن است.

فتوای مطلق امام خمینی (ره) به شرح مذکور در صفحه ۱۷۷ کتاب موازین قضایی می تواند موید این استنباط باشد: “در فرض مذکور (انتقال مال به قصد فرار از دین)، صحت معاملاتی که برای فرار از دیون انجام گرفته، محل اشکال است و حاکم می تواند دخالت کند.”

۱- نگارنده از بین دو استنباط مذکور، استنباط اخیر را اقرب به صواب و عدالت و نیز حکمت قانونگذاری و تفسیر قانون برمدار مراد مقنن؛ دفع توالی فاسد و اجتناب از سوء استفاده ی مدیون ممتنع و ماطل از ادای دین؛ و ارجح و اصلح لرایین می داند. چه علی القاعده در تفسیر منطقی، مهم کشف مراد و منظور غایی مقنن است خواه نتیجه تفسیر، توسیع قانون باشد یا تضییق آن. و براین مبنا باید اشعار داشت مطلق مدیون در دایره شمول ماده ۲۱ قانون قرار می گیرد.

۲- وسیله و نحوه ارتکاب جرم در حصول نتیجه موثر نیست، خواه انتقال به صورت مع العوض باشد یا بلا عوض، خواه با عقد معین باشد یا نامعین، کتبی باشد یا شفاهی، صوری باشد یا واقعی،



انتقال مسبوق به معامله باشد یا نباشد. مثل انتقال اسمی آپارتمان از ناحیه ی زوج به زوجه به صورت ثبتي بدون قصد هبه.

به بیان دیگر ، برای صدور حکم محکومیت کیفری به اتهام مذکور، احراز وقوع انتقال مال به قصد فرار از ادای دین کافی است و قرار اناطه لازم به صدور نیست.

۳- مال موضوع جرم می تواند منقول باشد یا غیر منقول که در تاریخ انتقال در مالکیت بدهکار بوده است.

۴- انتقال مال برای فرار از دین ، جرمی است عمدی و مقید و ضرر و زیان در اینجا ، همان عدم کفایت باقی مانده اموال محکوم علیه برای تادیه طلب داین و محکوم له است و بس.

۵- منتقل الیهی که عالماً اقدام به انتقال گرفتن مال نموده، در حکم شریک جرم است و مجازات فاعل مستقل را دارد .

۶- سوء نیت عام مرکب از علم به مدیونیت و قصد انتقال مال به غیر و سوء نیت خاص قصد اعسار و عدم کفایت باقی مانده اموال برای ادای دین است. در این ماده ، مراد از انگیزه ، همان سوء نیت خاص است.

۷- مجازات این جرم قابل تخفیف و تعلیق و نیز صدور حکم آن قابل تعویق است لیکن جریمه مقرر در فراز اخیر ماده که مشتمل بر اخذ عین یا مثل یا قیمت مال است ، قابل تخفیف و تعلیق نیست.

۸- جرم انتقال مال به قصد فرار از ادای دین جرمی غیر قابل گذشت است و شروع به تعقیب آن محتاج به شکایت بزه دیده نیست و نیز با گذشت شاکی پرونده مختومه نمی شود.

۹- کیفر جزای نقدی مصداق دین نیست و با فوت محکوم علیه ساقط می شود و معامله به قصد فرار از ادای آن جرم نیست ، این است که در ماده ۲۲ قانون آمده که محکومیت به جزای نقدی مشمول این قانون نیست بنابراین تابع مواد ۵۲۹ تا ۵۳۳ قانون آیین دادرسی کیفری است.

۱۰- از نقطه نظر کیفری اگر منتقل الیه جاهل به موضوع باشد ، مجرم نیست و مسوول پرداخت دین و محکوم به هم نیست و نمی توان او را محکوم به استرداد عین یا مثل یا قیمت مال نمود. البته که از نظر حقوقی این معامله در حق طلبکار از عدم نفوذ نسبی برخوردار و با عدم تنفیذ وی، حسب مورد از عین مال یا مثل یا قیمت آن می تواند استیفای حق نماید.



سرانجام آیا فروش مستثنیات دین مشمول مجازات مذکور در ماده ۲۱ می شود یا خیر؟

رویه قضایی به این پرسش پاسخ متباین و متفاوت می دهد. به باور راقم این سطور، نظر به این که جرم انتقال مال به قصد فرار از دین، جرمی است آنی و در جرایم عمدی لزوم تقارن تحقق عنصر معنوی در زمان ارتکاب عنصر مادی شرط است و در زمان وقوع انتقال، مال از مستثنیات دین بوده که در فرض عدم انتقال به استناد فراز اخیر ماده ۱ قانون اخذ محکوم به از آن میسور و مجاز نیست و همچنین با صدور حکم محکومیت به پرداخت دین، محکوم علیه ممنوع معامله نمی شود بلکه فقط از معامله ای که منجر به اعسار و عدم کفایت باقی مانده مال در جهت ادای دین به ضرر طلبکار شود، منع گردیده است و لذا چنین عملی جرم نیست به ویژه این که مستثنیات دین موضوع ماده ۲۴ قانون و جرم انتقال مال، موضوع ماده ۲۱ قانون است و به این ترتیب ماده ۲۴ وارد بر آن است و اطلاق کلمه ی مال مندرج در ماده ۲۱ را تخصیص می زند و لذا این جرم ناظر به اموال موضوع مستثنیات دین نمی شود. بدیهی است چنان چه پس از وقوع معامله بر محکمه ثابت شود که مال در واقع در تاریخ انتقال جزء مستثنیات نبوده است و مدیون به قصد فرار از دین انتقال مال نموده، این فعل مصداق جرم انتقال مال به قصد فرار از ادای دین و درخور کیفر خواهد بود.

خلاءهای قانونی بازداشت مدیون

در قانون جدید قانونگذار ماده ۳ را به ترتیب بازداشت محکوم علیه اختصاص داده و مقرر می دارد: «اگر استیفای محکوم به از طریق مذکور در این قانون ممکن نگردد محکوم علیه به تقاضای محکوم له تا زمان اجرای حکم یا پذیرفته شدن ادعای اعسار او یا جلب رضایت محکوم له حبس می شود. چنانچه محکوم علیه تا سی روز پس از ابلاغ اجرائیه، ضمن ارائه صورت کلیه اموال خود، دعوای اعسار خویش را اقامه کرده باشد حبس نمی شود مگر اینکه دعوای اعسار مسترد یا به موجب حکم قطعی رد شود». اولین نکته این است که قانونگذار در وضعیت فعلی مانند گذشته همچنان بر اعتقاد خود به اینکه بازداشت محکوم علیه در اجرای محکومیت‌های حقوقی لازم است، پا برجاست و از این جهت موضع قانونگذار تغییری نکرده است. و سؤال مهمی که قابل بحث و بررسی می باشد اینکه چه احکامی تحت مشمول این ضمانت اجرا قرار می گیرند؟ حقوقدانان دعوای و در نتیجه احکام صادره در مورد آنها را از جهت ماهیت حق موضوع آن به دعوای عینی و دعوای دینی تقسیم نموده اند. آن دسته از دعوای که موضوع آن حقوق اشخاص راجع به عین اموال است دعوای عینی نامیده می شوند. بطور کلی علاقه های مختلف اشخاص نسبت به اعیان از قبیل حق مالکیت (اعم از عین و منفعت)، حق انتفاع و حق ارتفاق که در ماده ۲۹ قانون مدنی ذکر شده است می تواند



موضوع این دعاوی احکام باشد. دعوی خلع ید و تخلیه ید و ممانعت از حق و تصرف عدوانی از این دسته دعاوی بوده و بالتبع احکام حاصل از آنها نیز حکم عینی محسوب می گردد. ولی دعوی در صورتی شخصی محسوب می شود که ماهیت حق موضوع دعوی شخصی یا عهدی باشد مانند دعاوی مطالبه دین یا الزام به انجام عمل یا خودداری از انجام عمل، شمار این دعاوی بلحاظ وسعت دایره حقوق الزامات از جمله الزامات ناشی از قراردادهای خصوصی (موضوع ماده ۱۰ قانون مدنی) بسیار متعدد است و امکان شمارش آنها بر خلاف دعاوی عینی وجود ندارد. از جمله آثار تفکیک بین دعاوی عینی و دعاوی دینی علاوه بر مباحث راجع به صلاحیت، چگونگی اجرای احکام ناشی از این دعاوی است. مثلاً احکام عینی حتی نسبت به اشخاص غیر از محکوم علیه نیز قابلیت اجرا دارند. (ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی) (شمس، ۱۳۸۸، ص ۳۱۴) با این مقدمه با توجه به ماده ۱ قانون جدید که مقرر می دارد « هر کس به موجب حکم دادگاه به دادن هر نوع مالی به دیگران محکوم شود و از اجرای آن خودداری کند...» قید کلمه «مال» با توجه به اطلاق شامل اموال عینی و دینی می گردد بنابراین قانونگذار کلیه احکام عینی و شخصی را مشمول این قانون قرار داده است البته به استثناء احکامی که موضوع آن مال به مفهوم فوق نسبت مثل احکام راجع به حضانت و تمکین و یا ابطال و فسخ و در ماده ۳ قانون جدید عبارت استیفای محکوم به نیز به صورت مطلق ذکر و نوع محکوم به سایر مواد قانون از جمله ماده ۱ آن ارجاع شده است. بعلاوه در ماده ۲۲ قانون جدید نیز کلیه محکومیت‌های احکام جزائی که موضوع آن تودیع مال به محکوم له می باشد مثل دیه و ضرر و زیان ناشی از جرم و رد مال و امثال آن را نیز تحت مشمول این قانون قرار داده است.

ماده ۲ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی سابق مقرر می داشت: « هر کس محکوم به پرداخت مالی به دیگری شود چه بصورت استرداد عینی یا مثلی یا قیمت آن یا ضرر و زیان ناشی از جرم یا دیه و آن را تأدیه ننماید دادگاه او را الزام به تأدیه نموده و چنانچه مالی از او در دسترس باشد آن را ضبط و به میزان محکومیت از مال ضبط شده استیفا می نماید در غیر اینصورت بنابر تقاضای محکوم له ممتنع را در صورتی که معسر نباشد تا زمان تأدیه حبس خواهد کرد. تبصره: چنانچه موضوع این ماده صرفاً دین بوده و در ذمه مدیون باشد دادگاه در حکم خود مستثیات دین را منظور خواهد داشت و در مورد استرداد عین در صورتی مقررات خود اعمال می شود که عین موجود نباشد به جز در بدل حیلوله که برابر مقررات مربوطه عمل خواهد شد». در نگاه اول با مقایسه مواد فوق به نظر می رسد دایره مشمول اجرای احکام در مورد محکوم علیه تغییری نکرده و صرفاً محکومین به پرداخت جزای نقدی از این قانون جدید مستثنی شده اند که در این مجال محل بحث ما نیست. ولی با نگاه دقیق تر و بررسی سایر مواد قانون جدید ملاحظه خواهد شد که



دایره مشمول ماده ۳ قانون جدید وسیعتر از قانون سابق می باشد. ماده ۲۷ این قانون مقرر می دارد در مقررات این قانون در مورد گزارش های اصلاحی مراجع قضایی و آراء مدنی سایر مراجعی که به موجب قانون اجرای آنها به عهده اجرای احکام دادگستری است و همچنین آرای مدنی تعزیرات حکومتی نیز مجری است. قانونگذار در این ماده مواردی که سابقاً بین حقوقدانان اختلاف نظر وجود داشت که آیا مشمول ماده ۲ قانون قدیم (بازداشت محکوم علیه) می شود یا خیر؟ صراحتاً مشمول مقررات قرار داده است .۰ برای مثال ماده ۱۶۶ قانون کار مصوب ۱۳۶۹ که اجرای آراء هیأت حل اختلاف کارگری مستقر در ادارات کار را بر عهده دادگستری قرارداده و ماده ۴۸۸ قانون آئین دادرسی مدنی قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ که اجرای آراء داوری را بر عهده محاکم قرارداده و نیز ماده ۱۸۴ همان قانون که اجرای گزارشهای اصلاحی را مطابق احکام دادگاههای ذکر نموده است در حال حاضر تحت مشمول مقررات جدید نحوه اجرای محکومیتهای مالی و البته ماده ۳ آن قرار می گیرد حال آنکه سابقاً حقوقدانان با توجه به اینکه بازداشت مدیون را امری خلاف اصل می دانستند و در موارد شک نظر به عدم مشمول امر مورد اختلاف در ماده ۳ قانون سابق می دادند حال آنکه ماده ۲۷ قانون جدید به این شک و تردیدها پایان داده است.

موضع قانونگذار در قانون سابق اعتبار دادن به مرجع صدور احکام بود و به همین دلیل صراحتاً احکام صادره از سایر مراجع را تحت مشمول ضمانت اجرای بازداشت (محکوم علیه) قرار نداده بود ولی با تصویب قانون جدید آنچه اعتبار دارد مرجع اجرای حکم است و این امر به خوبی در مفاد ماده ۳۰ قانون جدید قابل استنباط است. اینکه این صراحت و گسترش را جزء محاسن قانون بدانیم یا آن را به عنوان عیب این قانون ارزیابی نمائیم از جهت نتایج حاصل از اجرای آن بستگی به این دارد که از چه منظری آن را بنگریم. از دیدگاه اهمیت اجرای حکم با واقعیت های اجتماعی امروز با توجه به اینکه تاکنون ساز و کار گسترده و کاملی برای شناسایی دارایی واقعی اشخاص ایجاد نگردیده و این امر باعث معطل ماندن اجرای احکام حقوقی و بالا رفتن ریسک معاملات در جامعه می گردد، قانونگذار با در نظر داشتن این واقعیات سعی در پیش بینی ضمانت اجرای سنگین برای بدهکاران مامطل داشته و گسترش حوزه مشمول این ضمانت اجرا از این منظر کاری بجا و در خود وضعیت فعلی جامعه می باشد. لیکن در مقابل از نظر رعایت توازن بین افعال و ضمانت اجرایی آنها شاید بتوان گفت بین فعل شخص (عدم پرداخت دین حقوقی) و سلب آزادی وی توازن منطقی و مبتنی بر انصاف و عدالت وجود ندارد چرا که سلب آزادی شخص باعث نوعی اعمال مجازات در مورد اشخاص تحت تکفل بدهکار و اطرافیان وی می باشد و این عدم تناسب در جایی که مدت



سلب آزادی فرد نامشخص و به تعبیر عامه مردم الی یوم الادا است بیشتر رخ می نماید و واقعیت دیگر در جامعه امروز نیز این است که اولاً سازمان زندانها توان نگهداری زندانیان مالی را در محیط مناسب (جدای از بزهکاران) ندارد. هر چند ماده ۵ قانون جدید تکلیف نموده تا سازمان زندانها و اقدامات تأمینی و تربیتی محکومین مالی را در محلهای مناسب نگهداری نماید لیکن با توجه به کمبود امکانات ممکن است اجرای آن سالها به طول انجامد ثانیاً اوضاع نامناسب اقتصادی کشور نیز ودلیل دیگری بر کاهش توانایی اشخاص در پرداخت بدهی خود می باشد. با وصف فوق قضاوت بهتر در حسن و قبح موضع جدید قانونگذار نیازمند زمان و بررسی نتایج حاصل از اجرای آن است.

طبق تبصره ذیل ماده ۳ قانون نحوه اجرای محکومیتهای مالی مصوب ۱۳۷۷ در صورتی که محکوم علیه بیمار بوده به نحوی که حبس موجب شدت بیماری وی می شد اجرای حبس تا رفع بیماری به تأخیر می افتاد، در نتیجه اگر شخص محبوس بود نیز بدون اخذ تأمین از زندان آزادی می شد. تشخیص بیماری نیز مطابق ماده ۲۳ آئین نامه قانون موصوف از طریق پزشکی قانونی و در صورت عدم دسترسی از طریق پزشک معتمد صورت می گرفت. در قانون جدید قانونگذار از حیث موانع اجرای حبس این نوع خاص از بازداشت را نیز تابع مقررات راجع به اجرای مجازات حبس دانسته است. تبصره ۲ ماده ۳ قانون جدید (ماده ۵۲۲ قانون آئین دادرسی کیفری جدید آزادی و تعویق مجازات حبس را در مورد زندانیانی که نیاز به درمان بیماری در خارج از زندان دارند منوط به سپردن تأمین مناسب می داند و در صورت عدم سپردن تأمین، زندانی می بایست تحت نظر مأمورین در خارج از زندان تحت درمان قرار می گیرد. تبصره ذیل ماده مذکور نیز مقرر می نماید حکم فوق در مورد هر شخص که به مناسبتی در زندان تحمل حبس می نماید اجرا می گردد.

به این ترتیب ملاحظه می گردد قانونگذار در خصوص کیفیت اجرای بازداشت محکوم علیه نیز تغییراتی را در قانون جدید پیش بینی نموده است که نسبت به موضع قبلی به مراتب سخت گیرانه تر محسوب می شود چرا که سابقاً به صرف احراز ابتلای شخص به بیماری که حبس موجب تشدید آن می شد دادگاه مکلف به آزادی بی قید و شرط وی بوده و در صورتی که هنوز بازداشت نشده بود نیز بدون هیچ قید و شرطی می بایست از بازداشت وی خودداری می نمود لیکن در حال حاضر آزادی محکوم علیه برای مداوا مانند زندانیان جرائم کیفری خواهد بود و آزادی او نیز بدون اخذ تأمین مناسب امکان پذیر نیست.



نتیجه گیری

قانون نحوه اجرای محکومیتهای مالی، بیگمان یکی از قوانینی است که در نحوه رضایت و گزینش تعهدات متعاملین و دادخواهان در جامعه تأثیر دارد. مردم همواره نیمنگاهی به تضمینات قانونی دیون و تعهدات خود در آینده دارند و با توجه به این وثائق قانونی، دست به معاملات، تجارت و ارتباطات حقوقی میزنند یا اینکه راه و آیینی را برای دادخواهی برمیگزینند. قانون کنونی دارای نوآوریهای خوبی است که از جمله میتوان به نظام شناسایی اموال، تغییر بار اثبات اعسار، تعیین تکلیف نحوه تقسیط دیون، اعسار به تقصیر، بازتعریف مصادیق مستثنیات دین با توجه به نیازهای روز، توجه به حسن نیت محکوم علیه در دعوای اعسار و توجه به سوءنیت او در این کار، و بسیاری امور دیگر اشاره کرد. با وجود این، نارساییهایی هم در این قانون وجود دارد، قانون حاضر، در مجموع نسبت به قوانین گذشته و کنونی توانسته است معیارهای بیشتری را برای تحقق اجرای مؤثر رأی فراهم کند. برای نمونه، این قانون، دستکم در امور مالی، تا حدی از وابستگی شدید اجرای احکام مدنی به ابتکار عمل خصوصی اصحاب دعوا کاسته و کوشش کرده است امکانات و تسهیلات بهتری را برای دادبرداران در مقابل دادباختگانی که همواره برای مخفی کردن اموال خود اقدام میکنند فراهم کند. وضع این قانون برای رسیدن به ضوابط اجرای مؤثر رأی، یک گام به جلو است. با اینحال، ابهام برانگیز بودن بسیاری از مواد و سخت و دشوار بودن جمع مواد آن با سایر قوانین، موجب هدر رفتن نیرو و توان اصحاب دعاوی، وکلا و قضات میشود و امید متعاملین در جامعه را نسبت به قانون حاکم بر آیین اجرای تعهدات خود در آینده متاثر میکند.

قانونگذار در قانون نحوه اجرای محکومیتهای مالی جهت تبیین آیین حاکم بر حبس و اعسار دچار سردرگمی و عدم رعایت نظم حقوقی شده است که این امر ناشی از عدم تعیین اسلوب روشن و صحیح در تعیین ماهیت حبس و اعسار است. این ضعف نه تنها استیفاء حق از سوی طلبکار را با دشواری مواجه میسازد، بلکه مدیون مامطل را تشویق بر ادامه عمل خلاف خود نیز مینماید. بررسی مواد ۳ و ۶ و ۷ ق.ن.ا.م.م نشاندهنده تعارض بین ماهیت پذیرفته شده از سوی قانونگذار در خصوص اعسار و شیوه اثبات آن است. در ماده ۷ ق.ن.ا.م.م نیز عناوینی به کار گرفته شده است که واجد وصف عینیت نبوده و حاصل رسیدگی دادگاه در خصوص ملائت یا اعسار مدیون نیست و این مجهولیت خود سبب سرگردانی محاکم و در نهایت کنار گذاشتن آن به جهت عدم امکان اجرای آن در صحنه عمل و رویآوری به شیوه های سلیقه ای در رسیدگی به پرونده های اعسار میگردد؛ به همین جهت اصلاح قانون به صواب نزدیکتر است.



در خصوص فرار دین میتوان بیان کرد که مبنای اصلی تعزیرات در نظام تقنینی جمهوری اسلامی ایران، قاعده (التعزیر لکل عملٍ محرّم) است و معامله به قصد فرار از دین نیز یکی از جرائمی است که طبق همین مبنا جرمانگاری شده است. حقوقدانان در اینکه این معامله و انتقال باید در چه زمانی رخ دهد تا این جرم تحقق یابد، دچار اختلاف شده اند. مبنای فقهی ماده ای که معامله به قصد فرار از دین با استناد به آن جرم انگاری شده است و نیز اطلاق خود این ماده، اقتضای آن را دارد که این معامله و انتقال چه قبل از اثبات اصل دین صورت پذیرد و چه بعد از آن، جرم خواهد بود؛ زیرا اولاً علت مجازات و تعزیر در این عمل، عبارت است از حرمت شرعی این انتقال و این حرمت، چه انتقال قبل از اثبات دین باشد یا بعد از آن، باقی است. ثانیاً بر فرض که ما مبنای تعزیرات را صرف مفسد هانگیز بودن عمل هم بدانیم، مفسد های که در انتقال مال بعد از اثبات دین وجود دارد، در انتقال آن قبل از اثبات اصل دین نیز وجود دارد و ثالثاً در ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومی تهای مالی، ادله لفظی و تفاسیر منطقی متقن و غیر قابل خدش های وجود ندارد که بتوان با استناد به آن، انتقال مذکور در ماده را مقید به بعد از اثبات اصل دین نمود. البته انتقال مال قبل از اثبات اصل دین در صورتی جرم محسوب م ی شود که ثابت شود شخص ناقل در زمان انتقال اولاً علم به مدیون بودن خود داشته و ثانیاً معامله را با انگیزه فرار از ادای آن دین انجام داده است.

در خصوص بازداشت مدیون باید بیان نمود که قانونگذار در این قانون در جهت اعمال بازداشت نسبت به محکوم علیه با در نظر گرفتن فرصت های بیشتری به نفع محکوم علیه عمل نموده و به نوعی با اعطای این مهلت ها سعی در این دارد که محکوم علیهی که ملاتت وی محل تردید است بازداشت نشود، لیکن پس از بازداشت با مانند نمودن کیفیت اجرای بازداشت وی با مرتکبین جرائم کیفری در عین پرهیز از آثار سوء مجاورت این اشخاص با بزهداران (از طریق طبقه بندی آنها) سختگیری بیشتری به نفع طلبکاران در مقایسه با قانون قبل معمول نموده است.



منابع

- ۱- آیین دادرسی مدنی، چاپ بیستم، جلد سوم، تهران: انتشارات دراک.
- ۲- اسدی، لیلیا، «آیا بدهکار مجرم است؟!»، ندای صادق، شماره ۲۶ و ۲۷، ۱۳۸۸.
- ۳- اسماعیل آبادی، علیرضا، «مطالعه تطبیقی مهلت عادلانه»، اندیشه‌های حقوقی، شماره ۱۱، ۱۳۸۵.
- ۴- انصاری، مسعود و طاهری، محمدعلی؛ (۱۳۸۴)، دانشنامه حقوق خصوصی، چاپ اول، جلد اول، تهران: انتشارات محراب فکر.
- ۵- تقی‌زاده داغیان، مجتبی، «بررسی فقهی - حقوقی قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی»، مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۲۰، ۱۳۸۵.
- ۶- رحمتی، محمد؛ میری، ایوب؛ فرحزادی، علی‌اکبر، «نقد رویه قضایی در بررسی دعوای اعسار»، حقوق خصوصی، شماره ۲، ۱۳۹۲.
- ۷- شاه حسینی، رضا (۱۳۹۰) مستثنیات دین: پژوهش در حقوق ایران و مطالعه تطبیقی، تهران: جاودانه.
- ۸- شمس، عبدالله، (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی، چاپ هفدهم، جلد ۲، تهران: انتشارات دراک.
- ۹- صفایی، حسین، (۱۳۹۰) قواعد عمومی قراردادهای دوره مقدماتی حقوق مدنی، جلد سوم، انتشارات میزان، چاپ چهاردهم تهران.
- ۱۰- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۸) فلسفه حقوق چاپ شانزدهم، جلد اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۱- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۲)، قواعد عمومی قراردادهای، چاپ سوم، جلد دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۲- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۷) اموال و مالکیت، چاپ شانزدهم، تهران: شرکت سهامی انتشارات.
- ۱۳- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۲) اعتبار امر قضاوت شده در دعوای مدنی، میزان.
- ۱۴- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۱) حقوق مدنی - نظریه عمومی تعهدات، میزان.
- ۱۵- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۶) مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، شرکت سهامی انتشار.
- ۱۶- محسنی، حسن، (۱۳۹۱) اجرای موثر رأی مدنی (مفهوم، راهکارها و موانع)، فصلنامه حقوق، شماره ۴۲.



Legal loopholes in the way financial punishments are implemented

Fatemeh Khani¹

Article code: JHVMN-2304-1127

Abstract

The present study, with the aim of investigating the legal loopholes in the implementation of financial punishments, first examined the innovations of the new law on the implementation of financial punishments, and then analyzed the legal loopholes with an emphasis on extortion, religious exceptions, escape from religion and Debtor's arrest has been criticized. After the investigations, it was found that the legislator in the law on the method of execution of financial convictions to explain the rules governing imprisonment and confiscation has become confused and did not comply with the legal order, which is caused by not determining a clear and correct method in determining the nature of imprisonment and It is debt. This weakness not only makes it difficult for the creditor to claim the right, It also encourages the defaulting debtor to continue his wrongdoing. Examining articles 3, 6, and 7 of the Islamic Republic of Iran shows the conflict between the nature accepted by the legislator in the case of extortion and the method of proving it. Regarding desertion, it can be stated that the main basis of punishment in the legislative system of the Islamic Republic In Iran, the rule is (Al-Tazeer Lakl al-Aam El Mahram) and the transaction with the intention of evading religion is also one of the crimes that are punishable according to this basis. Regarding the arrest of the debtor, it should be stated that the legislator in this law has acted in favor of the convict by considering more opportunities in order to arrest the convict, and in a way, by granting these deadlines, he is trying to ensure that the convict who It is doubtful that he should not be arrested. But after his arrest, by comparing the quality of his arrest with that of the perpetrators of criminal crimes, while avoiding the ill effects of these people's proximity to criminals (through their classification), he has become more strict in favor of creditors compared to the previous law.

keywords: Financial punishments, arrest, confiscation, desertion.

¹ Master's degree, Department of Law, Faculty of Law, Ardabil Branch, Islamic Azad University, Ardabil, Iran. (Corresponding author)
khaniha.fati63@gmail.com

